



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

۴۹۹۵۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم
ناتده معرفت خوف اهل فکر در خلق سموات و ارض چون نشاء
 نمودند که نور صفتی است بر لب مرتب و بعد از اقطاب زیاده شریف و ظن
 ایشان را دریافت که نور از اقطاب استقاده میکند و او جرم صفت
 نظلم و سیقل است مانند انیه و بر اینانی معلوم گرداند که زمین جرم
 کرویست و نیز بر صد ایشان معلوم شده که جرم اقطاب از کره
 اعظم و شباهت بعضی از سطح آن جسم مستبر نشاء از ضو اقطاب
 بعضی از سطح آن جسم که در خلاف جهت اقطابست منظم میباشد و ظل از آن جسم
 حادث میشود چنانکه اگر جسم کثیف دیگر در آن ظل واقع نشاء از ضو اقطاب

در اقصای نظم و در اقصای

مستبر نشاء و ابرض ده کفام بر زمین بر این ساخته است که
 کره اعظم نورانی واقع نشاء قطعه از نصف از این کره اقصی مستبر
 میشود و فصل مشترک میان منظم و بعضی از سطح کره اقصی محیط دایره
 صغیر بود و بعد از تمیید این مقدمات می گویم که از ضو اقطاب
 همیشه قطعه اعظم از نصف سطح ارض مستبر بود و ظل از آن در خلاف
 جهت اقطاب حادث نشاء قاعده الحرفه سطح دایره است که فصل
 مشترک میان منظم و بعضی از سطح ارض و سهم این مخروط سطح
 منظمه البروج است چه بر مرکز اقطاب و چه بر زمین هر دو بر آن خط است
 و در اس این مخروط در فلك زهر است چنانکه در علم ابجد و اجرام
 مبین شده و بسبب مرتب و بعد از اقطاب از مرکز زمین بعد از ارض مخروط
 از مرکز زمین متفاوت میشود و سطح مشرق و وقت استقبال چون
 سطح مستوی بنظر در می آید و چون گویم که سطح مخروطی
 ظل را قطع کند بر موازات قاعده او دایره ده مخروط ظل حادث
 نشاء از دایره ظل گویند و این دایره بحسب اختلاف بعد از
 مخروط از مرکز ارض مختلف میشود و دایره ظل اعظمست از ضو غیر
 و بطریق در فصل چهارم از مقاله ششم محطی بیان نموده که دایره ظل

در هر بعد که باشد بر ابرو سه ضلع منفرجه است چون در دایره
 بر منقطه البروج است اگر در مرکز سطح منقطه البروج بودی در هر اقل
 در منقطه شدی لیکن چون قوس همیشه بر منقطه مایل است تا قریب
 بقوسه و پس با ذنب نرسد به ابرو ظل نرسد و بعد میان بر بزم
 و مرکز دایره ظل همیشه بقدر عرض قوس است پس اگر در وقت اتصال
 عرض قوس بیشتر از مجموع نصف قطر صفحه قوس و نصف قطر ظل بود
 خورشید نشود و اگر مساوی آن مجموع باشد عکس یکدیگر میشوند و
 خورشید نشود و اگر عرض قوس از نصف القطر بن بود قمر داخل دایره
 ظل بود و ضوء اقیاب با نور رسد و بر لون اصلی خود نماند و خواه بعضی
 و از آن خورشید جزئی گویند و خواه بنام دایره اخسوف که گویند و اصل
 خورشید در لغت برین فرو رفتن است و قمر در این وقت چون در
 ظل زمین داخل میشود اینجا را خسوف گفته و چون دایره ظل اعظم است
 از صفحه قوس در خروغانات کلی اغلب آن باشد که قوس مدنی بر اقل
 ماند که نام منظم باشد و اندک است که گویند و فضل قوس بر اقل
 در نصف زمان ملک و فانی ملک رسیده و نصف زمان خورشید را
 سقوط گویند و بعضی نصف اول را ساعات سقوط گویند و نصف

ساعات

ساعات را جمع گویند و فضل سیر اقیاب در نصف زمان
 خورشید و فانی سقوط نامند اما فانی مقدار منقص است از قطر
 قوس با جزائری که دایره غصیه قطر اسبیه و شست قوس و اصابع
 مقدار منظم است که از قطر قوس در خروغانات جزوی با جزائی که قطر قوس از آن
 دوازده جزو باشد که قطر قوس بحسب روزه بیشتر است و بیشتر مساوی دوازده
 عرض اصبع و از آن اصابع منقطه نیز گویند و اصابع جری مساوی منقطه
 منظم است از صفحه قوس بر بعضی که مستقیم صفحه قوس از آن دوازده
 ربع بود و از آن اصابع منقطه نیز گویند و آنچه در تعریف دایره ظل نام
 اندازند سخن بعضی از اهل علم است و تحقیق است که چون در
 فرض کنند که مرکز آن بر مرکز عالم بود و نصف قطر آن بقدر مرکز قمر
 از مرکز عالم بود با الفسوره سطح کره بر مرکز قمر و دایره ظل و سطح قوس
 محیط دایره حادث شود و سطح اندایره را صفحه قوس گویند و بر سطح خود
 ظل محیط دایره دیگر حادث شود و سطح اندایره را دایره ظل گویند و از
 صفحه قوس و دایره ظل قاعده منقطه اندازند که مذکور و فوسسی از دایره
 غصیه که بقطر منقطه ظل اندازند و این قطب قاعده لیکن بولفنج
 خافانی فرموده که فوسس نصف قطر فوسسی است از محیط دایره غصیه

ماه منقعه و ساعات مکتب آنچه نوشته شد از جد دل بر باید گرفت
 و اگر مکتب باشد اصابع قطره اصابع جرم که اندک اصابع مکتب
 مکتب آنچه نوشته شد از جد دل بر باید گرفت و ملا خط بهت ماه
 انت که حرکت اعلا مکتب و بر فشر بر خلاف توالی است پس ضعیف
 حوالی در ده به بطی البر به ده این وقت ساعات سقوط و شایسته
 مکتب مکتب مکتب مقدار زیاده به اما وضع جد دل با نظیر بقیت
 که به بین به طریقی عرض قمر و تفاضل به دقیقه وضع مکتب
 تا شصت و چهار دقیقه نه که قبل حد خوف است چنانکه گذشت
 و در فوق جد دل به سطر عرضی بهت قمر از یازده درجه و پنج
 سدس تا چهار درجه و پنج سدس تفاضل مکتب به دقیقه وضع
 که اندک و در برابر بهی چهار جد دل طوی رسم کرده به جد دل
 اول اصابع قطر وضع کرده به اصابع جرم و در سیم ساعات
 سقوط و در چهار ساعات مکتب پس اگر بهت ماه با عرض بین
 موجه نه که تعلیل باید گرفت چنانچه به مثال بیان خواهد شد
 اگر تعلیل نکند باند که تقاضای مطلوب حاصل گردد و در خوف
 از عرض ماه معلوم نکند چنانکه اگر عرض مکرر همان زمان از

دقیقه ناده دقیقه باشد زنگ ماه بغایت سیاه به و اگر باینی ده بهت
 دقیقه باشد زنگ سیاه بنزد زنگ و اگر باینی بیت و سی بهی بهی
 به و اگر باینی سر و چهل به زنگ سیاه بنزد سی زنگ و اگر باینی
 چهل و پنج به زنگ اگر باینی غبار زنگ و روشن به و اگر خوف
 به عطفه راس به و بجلد از تحت قمر شده و اگر با ذنب به و بجلد
 از بالا سر مکتب پس اگر ساعات استقبال به پنج وضع
 بنهم ساعات سقوط از اول یکا هم ساعات بد و خوف به و شایسته
 مکتب از هم یکا هم ساعات بد و مکتب بر چهارم افرا هم ساعات بد و بجلد
 و ساعات سقوط بر پنجم افرا هم ساعات بجلد اگر ساعات استقبال
 از نصف النهار موقوف بر پنجم بجهت اوقات مذکور به افروندن و کاشتن
 عکس باید کرد و اگر زمان خوف تمام در شب باشد ساعات بعد
 استقبال از اول شب بگرد و عمل با تمام رسانند و این نیست
 که زمان مابین ابتدا خوف و ابتدا مکتب مساوی زمان مابین
 ابتدا و انجلا و تمام انجلا باشد و زمان مابین ابتدا مکتب و وسط
 خوف مساوی زمان مابین وسط خوف و انجلا باشد و این
 وقتی تواند بود که در وسط خوف قمر بر عطفه به و در غیر این صورت

در سیم ساعات استقبال
 در سیم ساعات استقبال

هدیه عبد الحمید مولوی
بدانشکده الهیات مشهد
بهمن ماه / ۱۳۴۹

بر لغات جمال اقدم بدش نامه در دیده شود
و هر یک از آن بترتبت سوخته با کاش خود
شده صدیقان دفا و محبت عالت بوجوایان خود
بر سقوط درت بوط و طاف فوق صعد و صعد

لیس کلامی نفی نبغت کماله

صد الهی عنبر و الاله

حق شب هر چو داد یار محتر از همه بالا گرفت کار محتر
کوهر اسرار ذات و غزن اسما کرد در آن تیره شب نثار محتر
خواجگان کانیات داد خدایش یکس فقره آمد افتخار محتر
بعد حق بکه که کس نبود صورت غیر ابوبکر یار غار محتر
شده سه تار که خلوت نیست بر در آن غار برده دار محتر
کر چه از باب ثوق بلا بوی خار خوش آید از دیار محتر
بجو شمره برده دیده تادم محتر جا که از انرا بیلا کار محتر

لیس کلامی نفی نبغت کماله

صد الهی عنبر و الاله

السنه

در شده طاف ز فیض کاش محتر ز لکرم و عالم کن قیاس محتر
و عدت موطور در مطاوی کثرت بار و کسر زوار باس محتر
کسیر موار حق بعد الشنا بهر کشته امر و زحق شنا محتر
تا بقیامت مهول بود تر لرزل است بر و اساک محتر

جیش عدو کشته ماد خود جلاد منورم از بهیت و بهر محتر
حفظ حق اندر باس نسج و حیات داشته از باس ختم بر محتر
بر چه کند آس در حق مهت حق کند تو آس محتر

لیس کلامی نفی نبغت کماله

صد الهی عنبر و الاله

ماه بود عکسی از جمال محتر مشک شیمی زلف و خال محتر
در چمن فاستقم قدم ننهاد سرور دانی با عتدال محتر
عرف شناسه نقش کلام محتر صد مد آمد ز بیم و دال محتر
یافت چو دم بیان ز خال محتر دین بهی زینت از دال محتر
چند نشینی در این سر اظلمت محتر محجب از تر کمال محتر
روزنه بکشت که ناف بر عظمی محتر بر تو ورشید بی زوال محتر

دست بدوان آل زن که باشد جز بحر مال آل
بیس کلام یعنی بغت کماله
صد الهی علی بنبر و آل

هر زمان عیبت لغت و نام هر صد علی سید الدنام
هره نیای ز ذوق شربستان تا بخشی جوعه ز جام
چرخ بریم با همه مدارج و رفعت است کین پایه مقام
یک نیم شمال ای شیره محرم در عوم یاه و احترام
هر خدا چون بر عرض رسانی از قبر بیدار سلام
شرح کن قضا و جزا را با کرم حاض و لطف عام
بوکم در آیم بدع و سید است در تفت ظل اتمام
بیس کلام یعنی بغت کماله
صد الهی علی بنبر و آل

مبطوحی خداست جانم کاشف تیریدی بیان
شاید نشینان مارگاه جانمند خاک نشینان
کشته نشینان سر نبی بستانی محو نشینان

لن

بست بمان سراسر عالم هستی عالم دلقه طغیان خان
با همه شمار عیبت روز عیبت چند نهالی ز بوستان
کریم احد ز عرش دارمش اعلا نیست علودر علوشان
نه صدف کوش و هویش عارف بر کمر از لعل درفشان
بیس کلام یعنی بغت کماله
صد الهی علی بنبر و آل

جمع هر تافت در جبین عرصه دنیا گرفت دین
کشت بر فخر مار میت پیدا متریده رانستین
ار پس وار پس هر چه بوده باشد دید عیال چشم تیرین
طوق بیکون سیران جلاست حلقه کسیر عین محمد
نقد همه کانیات استه قاهر از من کوهر شین
تخت نشینان نایج خوش کینه نایج کد ایال
غیر جلا ازین که نشناسه درم جلا حد ازین
بیس کلام یعنی بغت کماله
صد الهی علی بنبر و آل

در وقت تو به بنف مرحم ملا جبر رفته اند علیه عرض
 صحبت زائرانک یا بنف بنف بهر شمار قد تو فتنه جان بکف
 تو بقدر حاجی و اهر نیاز لو در هر سیه دور تو باشد ز هر طرف
 مر بوسه نشسته و صوفی جمال تو در دیده و شک غمزه ز تقصیر با سلف
 کو بر دهن چشم مرصع بگوهرم خوشتر می بخت تو کرد زای شرف
 خوشتر عالم از عاقبتی خدام روضه باشد کتم قافی عمر که شد توف
 رو که ام ز جمله انصاف بوی تو تا کبریم زده و نه در هر در کف
 دارم توقع از غمگینان زجای من باید ز ملک فضل تو توقع لا تخف
 سه بی کلف نه به کسی و عجب است خوشید و راه تو بی کلف
 بر مر عارفان ز تو مفرج گشته است ابواب است کفر بفتح من عرف
 جز که هر دو لای ترا پرورش نداد هر کس که با صفای درون زاد چو صدف
 منم تو زینت در تر تو بولیب نادیده از زبانه قدرت حسن زلف
 نسبت کنند مال کف جو تو بجز از بوی تو شناسند غیر کف
 فرزند آدم تو و لا بهر زاد مر شکست آید من کم بود در به از صدف
 رفت ز جهان کسب نه بی در پی او ب پرغیر یا سخی دل پر از کف
 اوصاف او بگفت سر پر که یافت ز فرزند نا خلف

هفت به عبدالحمید مولوی
 بدانشکده الهیات مشهد
 بهمن ماه ۱۳۲۹

زان پایه برتر تو که گشته کمال تو دانسته لی سهام خیالات را هر ف
 با جسی را چه قدر که زنده لاف حب تو او را بود بکباب موهوم خود شغف
 جبینت است عشق و موالیات سبب حالت که جسی کوهر خشان بود غریف
 مشکل بود جوان دامت تو ام یاب غریبه که دیده بودی که است با علف
 بر سر لطف و کشف از اکت است دست کوپوت پادشاه نهد است چو ل
 عزیز آستان تو که با نای سجد هر صبح و شام در صفای کشند صف
 کوه در به ده رفت و بحیث صبا اهرام حشره در فلفلف

تا اتم

۲۲۲
۴۴

بودند بحسب ۱۲۷۹ دقیقه هجریه خوانستیم بدینم طالع کوید شمس
 بیزن ساعت تحویل **ما** روز چهارشنبه نهم ماه رجب ثانی ساعت
 بعد **و** در پاره ضرب کویم باین صورت دایره حاصل شد
 از مطلق بروج بقیه باقی جزو شمس که میرا
 درجه بعد مطلق گرفتیم بعد **ساعت** چون بعد از
 نصف باشد بوجه مطلق فرقییم و در فراقون در خانه هر یک دوایم
 رفع کردیم با بعد رخت شد و در خانه هم نیز **و** داشتیم با
 جمع کردیم شد **عط** با مطلق جمع کردیم شد **شمط** بغير
 درجه و نه در مطلق بروج بلد بعضی که که مطلق ارض اند است
 مقوس کردیم **و** حوت که آنجه درجه و چهار و شش دقیقه
 محو ماند در جای که بعد از رقم ناز ریج باشد چنین ج تصاد
 بین بطین ریج نیست بغير چنین بنویشتن دقیقه طالع نیست
 بلکه همان نوشتن درجه کفایت میکند چنانچه در توجیه کوید شمس
 بر طالع در ۱۲۷۹ جانب سیدی آنکه ملاحظه سمید کار نموده اند
 درجه مثال دیگر در تقویم ۱۲۷۹ دقیقه طالع جانب سیدی

آنکه ملاحظه سمید

آنکه ملاحظه سمید در تحویل شمس بیزن مطلق جزو شمس **ساعت** ۱۱
 ساعت تحویل **و** ساعت بعد **و** دقیقه دایره گرفتیم باین
 صورت **و** این را از مطلق جزو شمس که **ساعت** بود کم
 کردیم شد **ساعت** در مطلق بلد مقوس کویم شد **و** بغير
 نیست درجه و بجهه دقیق تفاضل بین رقم دستور که **سد**
 بعد با رقم ریج که **ساعت** بود گرفتیم **و** کا یعنی مطلق ریج را از
 مطلق دستور کم کویم **و** کا شد و تفاضل بین بطین ریج گرفتیم
 بعد **و** پس تفاضل بین **و** بین **و** بر تفاضل بین بطین
 ریج قیمت کردیم بعد از آنکه رقم هر طالع را دریم بر بالای **و**
 صورت قیمت در خانه ثبت است پس بعد دقیقه طالع بعد
 و طریقه عمل تویه ابیوت از جدول باین طریق که باید که برج
 از فوق جدول در درجه برج **و** از سمت بین اعتبار کنند و
 که در مقابل ثبت ناز جدول هر چند تفاضل بین بطین
 بگردند و در دقیقه طالع ضرب کنند حاصل بر روی آن عدد جدول
 تویه ابیوت فرایند تا دقیقه بیونات معلوم گردد

کا
 ح
 عد

در بیان استخراج رایج طالع اجتماع و استقبال چنانچه با بقا
 ذکر شد اجتماع و استقبال نیز ساعت آن یا قبل از نصف النهار
 یا بعد از نصف النهار یا که نشسته از شب بعد در هر سه صورت
 باید خود نشین استخراج کند و طریقه عمل آن آنست که باید
 ساعت مانده بوقت النهار یا که نشسته از نصف النهار یا که نشسته
 از شب را تعیین کند و در جهت شمس ضرب کند و بر جهت
 و چهار قسمت نماید خارج قسمت خود بعد از آن اگر قبل از نصف
 النهار بود خود بعد از ظهر و اگر بعد از نصف النهار مقدم آفریند تا جزو
 بعد شمس معلوم شود و نیز عدد ساعات بعد و چنانچه مذکور
 شد اگر قبل از نصف النهار باشد یا بعد از نصف النهار باشد در ۴
 ضرب کنند یا که نشسته از شب باشد با جمع که در ۴ ضرب کنند
 تا دایره معلوم شود بعد بآراء جزو شمس در وقت مفروض از قبل
 مطلع بروج بقیه مطلع بردارند چون مطلع بآراء در جهت
 ثبت است از برای دقائق تفاضل مابین لطیف بگردند و در
 دقیقه جزو شمس ضرب کنند و حاصل را بر روی دقیقه در ۴

مطلع

مطلع آفرینند در قسم هر که ساعات بعد و در ۴ ضرب کنند
 بعد و دایره حاصل شده بعد دایره چنانچه ذکر شد از مطلع بروج
 باقیه کم کنند و در قسم دوم و سیم جمع کنند تا مطلع حاصل شود
 مطلع خود در جدول مطلع بروج باقیه مقوس کنند بروج و در جدول
 معلوم شود و در جدول مطلع بروج باقیه مقوس کنند تا بروج و در
 عشر معلوم شود مثلاً در تقویم ۱۲۷۹ یافته جزو شمس در ماه
 اردیبهشت ماه را یک طالع استقبال کار نموده بعد ساعت استقبال
 ساعت نصف النهار بود ۵ ساعت بعد بود ۱۰ جهت شمس
 ۱۰ بعد و در جهت شمس ضرب کردیم باین صورت تقویم شمس
 ۱۰ در نوم فروردین ۱۱ جزو بعد و بر جهت
 چهار قسمت کردیم خارج شد ۲ بر در تقویم شمس آفریند
 جزو بعد شمس ۱۱ و ساعات بعد و در ۴ ضرب کردیم
 دایره حاصل شد باین صورت ۴
 برفع شد بعد بآراء جزو شمس که در جدول درجه و سزوند
 دقیقه خود از جدول مطلع گرفتیم ۱ در ۱۱ که دقیقه جزو شمس

۱۰	۱۱
۱۲	۱۳
۱۴	۱۵
۱۶	۱۷
۱۸	۱۹
۲۰	۲۱
۲۲	۲۳
۲۴	۲۵
۲۶	۲۷
۲۸	۲۹
۳۰	۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

مثال استخراج کوف در تقویم که باشد یکم خرداد
نیم بهر بخردی استخراج نموده موافق دستور بعد از حرم باشد
الحمد لله اسعدکم الله و بقاءه در سال ۱۲۸۳ هجری قمریه یوم
چهارشنبه بیستم شهر ثوال المکرم تقویم شمسی در بین غیر چهارشنبه

تقویم شمسی بهشت شمسی یوم قمری یومین بهشت قمر
ماه ۱۲۸۳ هجری قمری
ماه ۱۲۸۳ هجری قمری
بهشت معدل

بعد از این بهشت یومین بهشت معدل یعنی بعد
از آن که آن بعد از این بهشت در این عدد و آن چنان است
که تقویم قمری را تقویم شمسی کم نموده بعد از این بهشت
و همین بعد از آنکه باشد بر این و چهار ضرب نموده
بر بهشت معدل قیمت تقویم ساعات بعد حاصل آمد
بغیر ساعت در دقیقه افعال حقیقه حاصل آمد و معرفت بهشت
معدل آنست که تقویم نیزین عدد در روز مظهر از یکدیگر

کم نموده و جمع کردیم حاصل شد
بهشت معدل ضرب بعد از این بهشت
۱۲۸۳ هجری قمری

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲

پس از ساعات بعد شد و همین ساعات و دقائق
بعد از این بهشت شمسی ضرب نموده بر بهشت و چهار قیمت کردم حاصل
ضرب ساعات بعد بر بهشت شمسی

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲

شده جزو بعد شمسی در تقویم بر تقویم
شمسی از تقویم چون بعد ماضی بود
حاصل شد جزو این شمسی
تقدیم شمسی جزو بعد شمسی جزو این شمسی حقیقی
بعد از آن تقدیم قمری در حین اجتماع حقیقه در او دویم و طرفه
استخراج آن آنست که ساعات در دقیقه بعد که باشد
بر بهشت قمری ضرب نموده حاصل ضرب بر بهشت و چهار قیمت نموده
خارج قیمت را چون بعد از این بهشت بر تقدیم نصف النهار از روز
از تقویم قمری در حین اجتماع حقیقی حاصل کنید و خارج

مرب ساعت بعد از وقت قمر خارج قسمت

قسمت را که			قسمت را که		
۳	۴	۵	۳	۴	۵
۳	۴	۵	۳	۴	۵
۳	۴	۵	۳	۴	۵

قسمت را که ۳ ۴ ۵
قسمت را که ۳ ۴ ۵
قسمت را که ۳ ۴ ۵
قسمت را که ۳ ۴ ۵

شد قمر حین الاجتماع حقیقی تقویم در نصف النهار
جزو بعد قمر جزو قمر حین الاجتماع پس این
قمر حین الاجتماع در او دریم و آن چنان بود که حرکت یکشنبه
روزی عقده که عبارت از دقیقه باشد معکوساً بعلت بعد از
نصف النهار در وقت اولیست و چهار قسمت نموده از تقویم راس انروز
کم نمایند تا راس عند الاجتماع معین شود چون در این عمل
النهار بسیار قریب بود و در صدر عمل بجای مقرر نمیشد آن
عمل را ترک نموده از وقت استخراج راس تقویم راس بر داریم
بعد ۶۰ پس این راس قمر را از تقویم قمر حین الاجتماع
کم نموده حاصل شد حقیقی بعضی ۶۰ ۶۰ پس کسره بعضی از
جدول عرض قمر گرفتیم بود عرض قمر در اجتماع حقیقی

۴۴ ساعت نصف النهار یوم مظهر بود ۴۴ چون اجتماع بعد از

خروج بود ساعت بعد از نصف النهار افزویم حاصل شد ساعت
اجتماع حقیقی ساعت اجتماع حقیقی راس در اجتماع حقیقی
راس در اجتماع حقیقی بعضی ۶۰ ۶۰ پس کسره بعضی از
از این عمل اختلاف منظر طول و اختلاف منظر عرض از مقابل عمل
در یک عتی از جدول گرفتیم اختلاف منظر طول در یک عمل

اختلاف منظر عرض در یک عمل در وجه عتی بعضی
در وجه عتی بعضی هر یک ارتفاع صلیب بود در

دقیقه و ثانیه ساعت بعد که علامت یک ساعت است

حرب کردیم و حاصل بود بر رقم یک منظر طول افزویم بجای آنکه
روی در نماید بود و کم کردیم در اختلاف عرض چون قمر در وقت

۳	۴	۵	۳	۴	۵
۳	۴	۵	۳	۴	۵
۳	۴	۵	۳	۴	۵

پس ۳ ۴ ۵
۳ ۴ ۵
۳ ۴ ۵

حاصل حرب تفاضل طول بود در یک عتی حاصل بود
افزویم حاصل شد اختلاف طول در یک عتی و پاره دقیقه

اختلافین عرضی بود که در بعد نیز بر درجه و دقیقه و ثانیه ضرب
مقدور عدل و بر سر قیمت نقد حاصل قیمت بود نیز از اختلاف

اول حالت کم کفیم

۱	۳	۵	۷
۲	۴	۶	۸
۳	۵	۷	۹
۴	۶	۸	۱۰

پس همین ۱۲ که خارج قیمت بود از راه
که اختلاف عرض هر وقت بود کم نقدیم شد
۲۶ بهت معدل بود بر بیت و چهار قیمت

مقدور که ابوی نباشد روزیست خارج قسمت سبق قسم باشد

۱	۳	۵	۷
۲	۴	۶	۸
۳	۵	۷	۹
۴	۶	۸	۱۰

پس سبق قمر که لا اختلاف طول که ل بر سبق قمر قیمت
نقد خارج قیمت بود بر ساعات اجتماع حقیق افزوده چون اجتماع
ببع نزدیک تر است و این مطلب در فتح است که هرگاه
کوف قبل از نصف النهار باشد جود اجتماع بطبع اجتماع ضرب
خواهد بود در صورت اختلاف طول بود که بر سبق قمر قیمت
نقد خارج قیمت را از اجتماع حقیق باید کم نقد تا زمان و

کوز

کوف حاصل شد و اگر بعد از نصف النهار باشد ببع قمر خواهد
بود الوقت خارج قسمت اختلاف طول بود بر سبق قمر بر ساعت
اجتماع افزوده تا زمان و کوف حاصل شد که آن حاصل

۱	۳	۵	۷
۲	۴	۶	۸
۳	۵	۷	۹
۴	۶	۸	۱۰

پس ۱۲ که خارج قیمت بود بر ساعات اجتماع افزوده که بود
و ۳ چون بعد از نصف النهار بود حاصل شد اجتماع مرآت

ر و بعد از آن تقویم قمر در ساعات اجتماع مرآت در آوریم

و آن چنان بود که ساعات بعد مرآت بر بیت قمر ضرب نمودیم

بیت و چهار قیمت نمایم خارج قیمت را بر تقویم نصف النهار

افزاییم تا قمر در اجتماع مرآت حاصل شد بهت قمر اجتماع مرآت

نصف النهار و نصف النهار و از ساعات اجتماع مرآت کم نمودیم

حاصل شد بعد مرآت ۲۰
و ساعات بعد مرآت قمر

۱	۳	۵	۷
۲	۴	۶	۸
۳	۵	۷	۹
۴	۶	۸	۱۰

پس خارج قسمت که برقع باشد بر تقویم قرار رصف ابرار
 که بعد ما ۲۶ افرقیم حاصل شد تقویم قرار اجتماع مرآت
 ۱۰۰۰ تقویم قرار اجتماع مرآت ۱۰۰۰ قرار اجتماع مرآت
 که بر این قرار از تقویم قرار اجتماع مرآت کم می کنیم عرض
 فسر مرآت از ختلاف عرض گرفته در اجتماع مرآت پس تفاضل میان
 عرض مرآت و ختلاف عرض که سابقا بعد ۲۶ گرفته ایم باین قسم
 که رقم ختلاف عرض و از عرض قرار اجتماع مرآت کم می کنیم
 ۱۰۰۰ بجای آنکه جهت مخالف باشد و هر جا باشد که جهت مخالف
 در این بلد جنوب باشد یعنی در افاق مایل که عرض او زیاد
 از بلد است که آن ۱۶۰ مرآت یعنی مرآت و درجه و
 ستر دقیقه و هفده ثانیه اگر جهت عرض موافق جهت عرض باشد
 از سمت الراس ختلاف منفرع عرض بران قرار می گیریم و آن
 که جهت مخالف جهت عرض باشد از سمت الراس تفاضل
 میان عرض و ختلاف عرض بگیریم آنچه ماند یا براید عرض مرآت
 بعد چون عرض مرآت زیاد از سر و سه دقیقه باشد کوف ممکن

نباشد و اگر کمتر بود کوف ممکن بود پس عرض مرآت که بعد
 ۱۰۰۰ و در وقت قرار که بعد ۱۰۰۰ ساعات سقوط واصل به قطر
 و اصاب جرم از بعد از گرفتن اصاب به قطر اصاب جرم
 ساعات سقوط پس ساعات اجتماع مرآت که بعد ۱۰۰۰ در
 موضع نوشتیم باین قسم بدو کوف و وسط کوف تمام احوال
 تمام مدت کوف ساعات سقوط را از جدول بگیریم که آن بدو
 کوف است و برسیم به غیر اینهم که آن تمام احوالات و وسط که هر یک
 بحال خود بگذاریم که آن وسط کوف است ابر حجاب تمام جرم
 هر یک از این سه روش دانی فرض کنند به دفتر راه اصبع
 و هر اصبعی که طسوج و هر طسوج را چهار غیره و هر غیره
 یا نش خردل و هر چه سه دقیقه و چهار ثانیه باشد پس بگویم
 مقدار مکلف از نش سه دانی و سه غیره و پنج خردل
 از اصاب به قطر و سه دانی و یک اصبع و سه غیره و چهار خردل
 و یکجه از اصاب مکلف شد و طالع وسط کوف و از ساعات
 بعد وسط کوف از رصف اینها رقم یا مؤخر در باره عرض

در جدول
 در دفتر
 در دفتر
 در دفتر

بسم الله الرحمن الرحيم
 از بحر کلمات الفاضل العالم محمد علی المرتضیٰ
 نوشیدنی معرفت کوف چون سرمه کوف صیقل است
 و آفتاب از او غلظت است چنانچه در علم احوال و اجرام متین است
 و اما قطعه زیاده از نصف از قمر مستنیر و بجانب آفتاب
 و از طرف قمر در خلاف جهت آفتاب مخروطی حالت شده بر قیاس
 مخروط ظل ارض و انرا مخروط ظل قمر خوانند پس از در وقت
 اجتماع مریخ و خلی از لایه خارج شده و بکرم شمس رسد و احد این
 مخروط افتد بالمروره نور آفتاب بجهت کشف جرم قمر از لایه
 ناظر محجب شود و این حالت کوکوف خوانند پس اگر صفحه
 آفتاب تمام محجب شود از لایه ناظر کوکوف کمالی و الا جزئی
 و کوکوف امریست که عارض آفتاب نیست بایضا در وقت
 آفتاب هیچ تغییری پیدا نشود و از این جهت در بعضی مواضع کوکوف
 در اجتماع و در موضع دیگر هم در آن اجتماع کوکوف نباشد یا کم
 در مقدار مستلشف تفاوت بود از این جهت در کوکوف بمعرفت

محرز

اختلاف منظر احتیاج است بخلاف خوف که حالتی است که جسم قرا
 ی رض میثقی بدانند پس اینجا احتیاج بمعرفت اختلاف منظر نیست مگر که
 خوف در یک از طرف ثب واقع شود که آنجا رعایت اختلاف منظر
 باید کرد تا معلوم شود که فوق الارض خواهد بود در تمام از منتهی یا نه و بعد
 از تصویر مغیر کسوف بجهت ایفاء مصطلک که در این باب واقع است
 میگوئیم که اجتماع مرئی آن است که شمس و قمر بر وجه واقع شود که خطی
 که از لبها ظاهر خارج شود بجزم هر دو کمره و خواه بمرکز هر دو کمره یا نه
 تقسیم مرئی قوسی است از منطقه ابروج ابتدا از هر محل بر توالی
 تا تقاطع آن با دایره عرضیه که بطرف خطی که بود که از مرکز بمرکز خارج
 شود بمرکز لوک که بود عرض مرئی قوسی است از دایره عرضیه که بطرف
 خط مذکور که بود و مابین منطقه ابروج و طرف آن خط از جانب
 اقرب ارتفاع مرئی قوسی است از دایره ارتفاع مابین افق
 و طرف خطی که از لبها خارج شود و بمرکز لوک که بود از جانب که
 از آن باشد و مقدار آن زاویه است که بر مرکز عالم حادث شود
 از جهتی که یا فصد مشترک میان دایره ارتفاع و افق باشد و یا

دیگر هم در سطح دایره ارتفاع موازی خطی که از بصر خارج شود و بمرکز کوب
 که نو از جانبی که اقرب اذان باشد و مقدار آن زاویه است
 که بمرکز عالم شود از خط که یک بمرکز عالم رود و یک بموضع
 ناظر اختلاف منظر بدایره ارتفاع زاویه است که بمرکز کوب
 حالت شود از خط که یک بمرکز عالم رود و یک بموضع ناظر اختلاف
 منظر معدل قوسیه است از دایره ارتفاع در فلک قنات
 مابین خط که یک از مرکز عالم بمرکز کوب رود و یک از موضع ناظر هم
 بمرکز کوب و این فاصل اختلاف منظر قوسیه بر اختلاف منظر
 اختلاف منظر طول قوسیه است از منطقه البروج از جانب اقرب که
 واقع شود که دایره عرضیه که یک بطرف خطی که نو که از مرکز عالم
 اخراج کنند و بمرکز کوب که نو و یک بطرف خطی که نو که از
 موضع ناظر اخراج کنند و بمرکز کوب که نو اختلاف منظر
 عرض مجموع هر عرض فقیر و عرض مرئی کوب است با فضل
 یا بر آن دیگری اختلاف ساعات زمان مابین اجتماع ^{دو مرئی}
 معرفت کوف بطریق جدید هر اجتماع که در روز باشد یا در

طرف شب کمتر از یک ساعت و ده دقیقه ^۱ گذشت از آمدن شب یا ماند
 تا آخر شب و بعد جزء اجتماع از عقده بعد از این با قدر از دین
 کمتر از ^۲ باشد یا بعد از دین و قدر از راس کمتر از ^۳ باشد
 در معظم عمارت کوف ممکن بود ^۴ تصحیح باید دانست که ساعت
 نقاط در معظم عمارت از یک ساعت ده دقیقه در مرکز کوب و در بعضی
 جدول ساعات نقاط معلوم شود پس چون بعد از زمان از طلوع
 یا غروب کمتر از این بود ممکن بود در کوف که ساعات این مقدار بود که اول
 کوف یا اواخر او مرئی شود اما تعیین مقدار بعد از عقده در جانب
 شمال یا جنوب محتاج تفصیل است و آن بخاست که فاصل فاصل
 مرئی شمال بر عرض حقیقی در بلاد شمال در اسیم اول است چه در آن فاصل
 منقلب صیفی در جانب شمال یا فاصله سمت الراس زیاده از همه
 مواضع که عرض آن از مدار کمتر است و بطریق در فاصل جهات از
 مقاله ششم محطی آورده که باستفاده معلوم شد که در این صورت اختلاف
 منظر عرض شمال ^۲ دقیقه است و اختلاف طول در این وقت ^۱ دقیقه
 و طریق استقراء و تفصیل شرح سیر جندی در شرح محطی ذکر کرده

و چهار ساعت بعد از آن سه ساعت از جدول برگرداند و تفاوت
میان آن اختلاف در ده درجه ضرب کنند و حاصل را بر سه که
عدد درجات برج است قسمت کنند و خارج قسمت را بر اختلاف
اول سرطان افزایند اگر در نر اید باشد و از آن نقصان کنند
اگر در نر نقص باشد و اگر با ساعات تمامه گویید از آن نیز تعدیل
کنند مثلاً در مثال مذکور چهار ساعت و چهار دقیقه بود اول باره
چهار ساعت بعد اختلاف سرطان و آن معدل سازند چنانچه گفتیم
بعد از آن باز آن پنج ساعت بعد هم اختلاف سرطان و آن
معدل سازند و تفاوت میان هر دو اختلاف معدل برگرداند و در هر
دقیقه ضرب کنند و حاصل را بر اختلاف معدل باز آن چهار
ساعت حاصل کرده اند افزایند اگر در نر اید بود و الا از آن نقصان
کنند اگر اجتماع در عین طلوع یا غروب بود و جزو اجتماع از
او اید بروج بنده تعدیل این بر طبق مذکور بود بشرطیکه اگر نجات
ساعات هر برج در محض است یکدیگر باشند اگر در محض نیست باشد
تعدیل بر آن بود و اگر جزو اجتماع از نصف آن آن برج باشد
باز آن است

باز آن است ساعات آن برج برگرداند اگر اجتماع در طالعین باشد واقع
گشت نظر خود اجتماع بجای جزو اجتماع بگیرند و ساعات نصف الی نظر سو
بجای ساعات نصف النهار برگرداند و ساعات مابین اجتماع طلوع یا غروب
از ساعات نصف الی نظر نقصان کنند و باز آن باقی و نظر خود اجتماع
اختلاف ساعات و اختلاف عرض برگرداند و ساعات مابین اجتماع بجای عرض
بگیرند و بعد تمام رسانند پس اختلاف طول را بر سبق مرقم کنند
و خارج قسمت را از ساعات اجتماع حقیقی از جدول روز باشد نقصان کنند
اگر جزو اجتماع بطالع اجتماع نزدیکتر باشد و اگر باقی نزدیکتر بود بر آن
تفاوت ساعات اجتماع مرئوس حاصل شود و از آن زمان و لحظه کوف خوانیم و تعدیل
سبق مرقم بر آن وجه است که بهت آفتاب مقرر در شبانه روز اجتماع حاصل
کنند و اول از زمان نقصان کنند تا بهت معدل حاصل آید از آن
ساعت و چهار که ساعات نباشد روز است قسمت کنند خارج
قسمت سبق مرقم **توضیح** اختلاف طول قوس است از منطقه اروج
مابین جزو اجتماع حقیقی و جزو اجتماع مرئوس و نسبت سبق مرقم یک ساعت چون
نسبت حرکت قوس است بحالت سبق قوس اختلاف سو با اختلاف ساعات

غیر زمان باین اجتماع مقرر است پس چون اختلاف طول را در واحد
 مرتب کنند در بر سبقت فرست کنند خارج قسمت ساعت مختلف
 بود ظاهر است که اختلاف نظر مقرب کوکب است باقی زیرا که خطی
 که از مرکز عالم خارج شد و خطی که از لب خارج شد در مرکز کوکب تقاطع
 کند و بطرف فلک رسند پس خط اول بعد از این خط ثانی
 پس اختلاف ساعت سوازی ساعت هر روز نقصان باید کرد چون
 جزو اجتماع بطالع قریب بعد از زمان اجتماع مرتب باشد روز نزدیکتر
 شود و اگر جزو اجتماع باقی قریب بود آنرا باید فزونی تا زمان
 اجتماع مرتب با جزو روز نزدیکتر شود و اگر ساعت بعد اجتماع آن
 گرفته باشند اختلاف ساعت بجز هر روز تقهیر بر ساعت بعد از
 نصف النهار باید فزونی باشد تا به وقت و محراب ربع بعد از نصف
 النهار رگورده باشد آنکه دایره نصف النهار نصف نصف ظاهر
 در حلقه البروج نیست بلکه دایره وسط است رویه نصف النهار است
 پس جمع جزو اجتماع باین نصف النهار و وسط است رویه نیمه
 که بر نصف النهار مقدم بود و باقی نزدیکتر بود و این بدیهه است که نصف النهار

مؤخر بود و بطالع نزدیکتر بود لکن در حد و در مختلف طول ساعات بعد
 از نصف النهار معتبر داشته بر چهار ساعت بعد از ایزد
 وسط است و در وقت غروب که در آن تقهیر تمام دارد و در انصورت که
 اجتماع با غروب باشد ظاهر است که جزو اجتماع باقی قریب است و چون
 اختلاف ساعات بر ساعات بعد از انداختن این چنانچه نقصان حاصل
 میشود است زمان اجتماع از زمان غروب هر روز فزونی در انصورت
 که اجتماع با غروب بود جزو اجتماع بطالع قریب بود و چون اختلاف
 ساعات از ساعات قریب نقصان کنند زمان اجتماع بعد از
 از زمان طلوع و باین طریق که یافته ایم عکس باید کرد یعنی اختلاف
 ساعات از ساعات بعد از غروب نقصان کنند اگر جزو اجتماع باقی
 قریب بود بر آن باید فزونی اگر بطالع قریب بود اگر اختلاف ساعات
 از ساعات بعد از هر روز کمتر باشد ظاهر است که زمان طلوع از زمان
 اجتماع مرتب گیرند و با یکدیگر چون اجتماع در طریق است واقع شود عمل کوف
 ان بعد از ساعت میسر نشود پس عرض تحقیق در زمان وسط کوف در خارج
 کنیم و وسط جویز هر و از آن هر حقه عرض حاصل کنیم و باین عرض

از آن جهت اعتبار کرده اند چنانچه بیشتر گفته ایم ساعت بد و کوف
 و ساعت تمام آنجا حاصل کنیم یعنی ساعت بعد وسط کوف از اول
 روز نو که حاصل کردیم در سه موضع به نیم و ساعات سقوط از
 هر یک ساعت بد و کوف بعد و نیم وسط کوف چهار ساعت داریم
 و ساعات سقوط بریم افرایم ساعات تمام آنجا بعد و این منبر
 بر است که وسط کوف زمان وصول موضع مرثه نیرین باشد
 بیکدایره که نقطه مایل کند و چنانچه در محبت خوف مبین شده
 اگر بجای معده که در فایق نسبت اختلاف منظر قرار جد ملبر کریم
 و در هر یک از خمس اختلاف منظر طول و اختلاف منظر عرض ضرب
 کنیم بر اختلاف منظر طول و اختلاف منظر عرض خمس بر خمس
 افرایم تا هر هم معادل شود عدد دقیق باشد **نقص** بعد از این
 معلوم خواهد شد که اختلاف طول و اختلاف عرض از اختلاف
 منظر معادل تدویر بدایره ارتفاع حاصل میکنند و بعد
 اختلاف منظر معادل بر تقدیری وضع کرده اند بازاء ما
 ارتفاعات که مقرر در زو باشد و تقدیر و دقائق نسبت

نیز وضع کرده اند که چون قسم در زو باشد بازاء خاصه معادل
 دقائق نسبت برابرند و در تقدیر ضرب کنند و بر اختلاف منظر معادل
 که در جدول موضوع است بفرایند تا اختلاف منظر معادل بحسب بعد
 مفروض حاصل آید و بیان آن بعد از این خواهد آمد و در محبت کوف
 عدد و تقدیر که در جدول موضوع است خمس اختلاف منظر معادل است
 که در تقدیر بازاء آن موضوع است چنانچه از استواء آن جدول معلوم
 پس اختلاف طول و اختلاف عرض که در جدول موضوع شده هم تقدیر
 که مقرر در زو باشد پس محبت معرفت این هم اختلاف در بعد دیگر تقدیر
 باید کرد بر قدر که اختلاف منظر معادل بود تقدیر میکنند و آن بطریق
 که در خمس هر یک از این هم اختلاف در دقائق نسبت مذکور در
 کنند و حاصل هر همان اختلاف فرایند تا اختلاف بحسب بعد مفروض
 حاصل آید و از ساعات وسط کوف باید کرد و بعضی در بد و کوف
 طالع گیرند طریق آن است که تقویم حقیق قیاس در وسط کوف معلوم کنند
 و مطالع بقیه آن حاصل کنند پس ساعات بعد وسط کوف از
 مقدم یا مؤخر در با زو ضرب کنند تا دایره تقویم پس اگر بعد از نصف النهار

نمواند از آن معلوم شد که نهایت عرض قمر تا بجز ربع و ثلث و قوس
 و در عمق کوف و خوف در اصبع قمر و اصبع جرم تجربه یافتند
 بباران چون برسد که کان عمق قمر مکنیم قریب بادرات حسن
 بعبر یافته ایم لهذا چون در این پنج راس حاصل از پنج جدید چون
 از تقسیم مایل را تا نصف کنیم حرفه عرض باقی ماند حرفه عرض
 قمر از جدول پنج انگ یکا حاصل کنند در کوفات و خوفات بان
 عمل نمایند مناسب است در پنج جدید هر آنچه آورده اند که در استعلام
 وقت رتبه اطلال آنچه در ریجات که هم مشهور از قوانین استخراج وقت
 رتبه اطلال و ظهور و خفا کوکب و طلوع و غروب منازل وضع کرده اند
 یعنی است بر رتبه کوکب بطریق متعارف و قوه بصارت کاذب باس
 جدید بر ما چون رتبه خانه در یکنواختی اند که بواسطت آن
 کوکب ثابت روشن را در قریب بقیف آنها در در خط استوایی
 باشد از آنها اطلال و پیش از زمان خروج انعام مقرر است این تخمین
 دیده بجهت بعد از آنکه در حد مقرر از خفا و واحد شده باشد بلکه
 جذبی مرئی باشد و معین حال است در ظهور و خفا و غمخیز

و طلوع و غروب منازل و نیز بهات بعبر کوکب سیاره خفاست
 و مشهور یافته ایم بچندین چیز اول آنکه برای همین مشاهده گوایم که
 زهره و عطارد هم مانند قمر از قریب استفاده نمود میکنند چه آنها را دیدیم
 بسبب قریب و بعد از قریب من نفس نمود و متراید هنوز میگرد و دوم
 آنکه زهره را که شکل ابلجی دارد یعنی از حد قطر تقاطع بر قوایم ادیک
 اصغر و یکا اگر سیم آنکه بر حوال مشتری قریب بهات
 منطقه این چهار کوکب روشن یافته ایم که بر حوال مشتری میگردند
 چهارم آنکه بر سطح جرم قمر چندین مختلف دیدیم که حرکت و غنی
 شش در مکان خویش در قریب یکدیگر تمام میکنند لیکن چون اگر
 مردم بر چنین چیز استرس نیست لاچار ما هم بآنها
 بر آن گذشتیم و اهل حساب تمام صفح جرم هر یک از اینها
 شش دانگ یاد افق فرض کنند و هر دایره و اصبع و هر
 طسوج و هر طوج و هر ربع و هر ربعی و هر ربعی و هر ربعی و هر ربعی
 و هر ربعی و هر ربعی و هر ربعی و هر ربعی و هر ربعی و هر ربعی

بسم الله الرحمن الرحيم
 درین مقامات و تحویل کوکب از برج به برجی و کیفیت آن است
 که اگر مراد انتقال قمر باشد از برج به برجی در وقت که هرگاه قمر در نصف النهار
 رود قبل از برجی باشد و نصف النهار دیگر در برج دیگر باشد و خواسته باشد
 بدینچه وقت بآن برج دیگر منتقل شده باید تقویم همان روز و روزگار روز
 دیگر کم نموده در جدول نوشت که آن است قمر باشد و بعد باید ملاحظه
 نمود که قمر در روز سابق چه قدر مانده بود باخری آن برج که تمام نماید و در
 روز دیگر چه قدر در آن برج دیگر حرکت کرده که اگر کمتر باشد بهمان بعد
 عمل نماید که الا در قمر که هنوز قمر برج دیگر نرسیده باشد و بعد بهمان روز
 کمتر باشد بآن خواسته باشند عمل نمایند آنرا بعد ماضی گویند و هرگاه
 روز دیگر که بآن برج دیگر منتقل شده آن کمتر باشد بآن عمل نمایند آنرا
 بعد منتقل گویند و بعد ماضی و قاتی کو هم بر هر درجه رفع میکنند باقی مانده
 از درجات کو مع باقی مانده از همان دفعه که رفع کرده اند منفرجه
 و بهمان درجه و دقیق عمل نمایند از جدول نزاع است قمر در هرگاه بعد مستقبل
 نمایند همان قمر در جدول دقیقه که دور شده باید بهمان ابعاد بعینه عمل نمایند
 و غیر

دقیق مقامات و کم از جدول منقطع باید گرفت باین معنی که هرگز پیش نباید
 نوشت در جداول درجه و بعد بهمان رقم که بجای درجه نوشته شد در غیر حالت
 منقطع بجای دلو نوشت و الا در قمر که در غیر حالت منقطع بجای دفعه نوشته شد
 در این صورت اگر بکجه رفع میرسد رفع باید کرد بر بالاس رقم قبلی و الا اگر
 باید بکجه بعد از آنکه از مقامات درجه ساعت و دقیق نوشته شد و از مقامات
 دقیقه بگذشت نوشت شد جمع باید نمود و هر چند جمع ساعت منفرجه مستقبل است
 بعد بنشیند اگر جمع درج کمتر است از نصف النهار یا بیشتر یا آن بعد از آن
 بطریق دیگر در جدول نوشته شده بآن تفصیل عمل نمایند و لکن در وقتیکه رقم
 دقیق بعد مرکب از اعداد و عشرت باشد باید رقم باید نوشت واحد و
 مقدم بر عشرت باید نوشت مثلاً در روز هفت و سی و سه
 بحریه تقویم قسم بود و در روز دیگرش بود و خواستیم بدانیم
 که در چه وقت تحویل بسند شده را از جدول کم کردیم ماند و بر رقم افزایم
 شد و رقم را از جدول کم کردیم باقی ماند و بر بالاس آوردیم شد
 دانستیم که بهشت از روز بهشت ملاحظه نمودیم که بعد از وقت کم بود
 بآن عمل نمودیم بقسیمی که باقی ذکر کرده بودیم یعنی رقم را رفع کردیم

کرم	تورم	خج	عین و امن	الطیر
اورنگان	هو	فت	فنا	الاج
سپاه	تقت	مکلا بیان	بیروان	ایروان
لعل	ل	کله	ط	لوه
بارز	تخت	ایران	سطح	رنگان
لوه	لوه	ل	م	ل
سطل	سج	ل	ل	ل
نجات	نجات	ل	ل	ل

[illegible][illegible]

مجلس

کماله	کماله	کماله	کماله	کماله
مراغه	فء	ر	و	غ
تبی بی	فء	ل	م	
اردبیل	فء	ل	ر	
موقان	فء	ل	م	
بی دغ	فء	م	و	
کنج	فء	م	ه	
سکوره	فء	م	ه	
تقلید	فء	ه	ه	غ
الان	فء	م	ه	غ
شیلعان	فء	ل		
باکوبه	فء	ل	ک	
شماخی	فء	م	ح	
باب الی	فء	ه	ط	غ
منجی	فء	و		
کوبامدین	فء	ه		
بلغار	فء	م	و	غ
تیار	فء	م	ل	
سرمه	فء	ل	و	غ

کماله	کماله	کماله	کماله	کماله
کوفه	فء	ل	و	غ
مدین	فء	ل	ل	
بغداد	فء	ل	و	
واسط	فء	ل	م	
بصره	فء	ل	ر	
ابله	فء	ل	ط	
عبایان	فء	ل	م	
جندشاپور	فء	ل	ه	
شوشی	فء	ل	ه	
عسکر	فء	ل	و	
امقاز	فء	ل	م	
رامهرمز	فء	ل	م	غ
ارجان	فء	ل		
شاپور	فء	ل		
کاشرون	فء	ل	ه	غ
نوشیدخان	فء	ل	م	غ
ینی ورتابار	فء	ل	ل	
سیراف	فء	ل	ه	و
شیباز	فء	ل	ه	و
اصطخر	فء	ل	ل	غ

کماله

کماله

عالم	الف	ب	ج	د
بنی	فط	ل	ع	غی
شهر نور	فط	ل	ل	
حلوان	فط	ل	ک	
قرماسین کرک	فط	ل	ط	
ی بنور	فط	ل	ک	
شهر وی	فط	ل	ک	
مضارند	فط	ل	ک	
زنکان	فط	ل	ک	
ابهر	فط	ل	ک	
ممدان	فط	ل	ک	
کرک	فط	ل	ک	
ساو	فط	ل	ک	
قرورین	فط	ل	ک	
اسب	فط	ل	م	
جرفادقان	فط	ل	ک	غی
شمیری	فط	ل	ک	
احصهان	فط	ل	ک	
کاشان	فط	ل	ک	
قم	فط	ل	ک	
ری	فط	ل	ک	غی

این شهرها را که در این کتاب مذکور است
در این شهرها که در این کتاب مذکور است

در این شهرها که در این کتاب مذکور است

عالم	الف	ب	ج	د
خوار	فط	ل	م	غی
الموت	فط	ل	ک	
طالقان	فط	ل	ک	
معسمک	فط	ل	ک	
کجور	فط	ل	ک	
دینه	فط	ل	ک	
امل	فط	ل	ک	
سارید	فط	ل	ک	
استرآباد	فط	ل	ک	
ابسکون	فط	ل	ک	
جرجان	فط	ل	ک	
سمنان	فط	ل	ک	
دامغان	فط	ل	ک	
بسطام	فط	ل	ک	
بیار	فط	ل	ک	
فرار	فط	ل	ک	
مزینان	فط	ل	ک	غی
سبزوآباد	فط	ل	ک	
نیشاپور	فط	ل	ک	
طوس	فط	ل	ک	غی

این شهرها را که در این کتاب مذکور است
در این شهرها که در این کتاب مذکور است

[illegible]

فصل في الصف

5

5

[illegible]

7

卷之六

卷

موثق به نسبت به نقش این طالب تحقیق و استخراج کوف بحسب
 باید که چون این عمل منتهی بر این است با تفرقه هر استخراج آن باید
 نحو استخراج عرض قلم رویه میل درجه شمالی ۱۰۰ اما تمام عرض بلد ۱۰۰
 ارتفاع عشر عدله اما تمام ارتفاع عشر ۳۰ جیب عرض بلد ۱۰۰ میل
 اول طالع خواجه ۱۰۰ تمام میل اول طالع عرض ۲۰ جیب تمام اول میل طالع
 ۱۰۰ جیب محفوظ که ۱۰۰ که محفوظ که ۱۰۰ طالع میل ۱۰۰ طالع
 شمال ۱۰۰ عرض قلم رویه شمال ۱۰۰ استخراج ارتفاع شمس بعدش
 ارتفاع فولی جیب بعدش ارتفاع بلد ۱۰۰ تمام عرض قلم رویه عدله
 جیب تمام عرض قلم رویه ۱۰۰ جیب ارتفاع شمس ۱۰۰ ارتفاع
 شمس عدله ۱۰۰ استخراج ارتفاع قمر حقه عرض در وقت اجتماع ۱۰۰
 عرض قمر شمال ۱۰۰ تمام عرض قمر خط ۱۰۰ جیب تمام عرض قمر خط ۱۰۰
 بعد قمر ارتفاع فولی ۱۰۰ تمام بعد قمر ارتفاع ۱۰۰ جیب تمام بعد قمر ارتفاع
 ۱۰۰ ۱۰۰ مفروب حصر ۱۰۰ قوس این مفروب ۱۰۰ قوس ۱۰۰
 فولی جیب قوس ۱۰۰ جیب عرض قمر ۱۰۰ کا ۱۰۰ جیب
 قوس ۱۰۰ کا ۲۰ قوس ۱۰۰ قوس ۱۰۰ قوس ۱۰۰ جیب قوس

ثالث ناله که جیب ارتفاع قمر ۱۰۰ کا ۱۰۰ ارتفاع قمر ۱۰۰
 استخراج اختلاف منظر معدل قمر و بعد موضع مرآت از سمت اترس تمام ارتفاع
 حقیقی قمر ۱۰۰ اختلاف منظر معدل قمر بحسب بعد بعد ۱۰۰ تغییر ۱۰۰
 خاص معدل در وقت اجتماع ۱۰۰ دقیق لب اختلاف منظر
 مفروب ۱۰۰ در ارتفاع ۱۰۰ اختلاف منظر معدل قمر بحسب اجزای معدل
 ۱۰۰ بعد موضع مرآت از سمت اترس ۱۰۰ بطریق عمل مرکز
 شمس در وقت اجتماع ۱۰۰ بعد شمس از مرکز عالم با جزای نصف قطر
 خارج مرکز شمس گیرند تمام مرکز قمر در وقت اجتماع ۱۰۰ کا ۱۰۰
 دقیق لب بعد قمر ۱۰۰ بعد بعد قمر از مرکز عالم با جزای نصف قطر
 مایل شمس گیرند ۱۰۰ تغییر شمس ۱۰۰ بعد قمر از مرکز عالم با جزای
 که نصف قطر مایل شمس گیرند ۱۰۰ بعد شمس از مرکز عالم با جزای که
 قطر ارض واحد گیرند ۱۰۰ کا ۱۰۰ مایل بعد قمر از مرکز عالم با جزای که نصف قطر
 ارض واحد گیرند ۱۰۰ جیب ارتفاع حقیقی ۱۰۰ کا ۱۰۰ این را یک
 منخط که از بعد قمر ارتفاع کردیم شد باقی ۱۰۰ مایل این باقی تب
 ۱۰۰ مایل جیب ارتفاع حقیقی را یکی به منخط که مربع کردیم شد باقی ۱۰۰

مجموع مرتبی شود که ندانید جذر این مجموع سازه و این بعد قرائت
 از موضع ناظر جیب تمام ارتفاع حقیقی و او را جیب اختلاف منظر کلا
 قرائت کرد. اختلاف منظر کلا قرائت کرد و تمام ارتفاع مرتبه کلا
 جیب تمام ارتفاع مرتبه و او را جیب اختلاف منظر منس و او را کلا اختلاف
 منظر قریب و او را اختلاف منظر معقل قرائت کرد بعد موضع مرتبه
 از سمت اثرش و او را استخراج کوف بطریق قریب جیب اختلاف منظر
 بحسب جدول ۴۴ مرتب و او را جیب عرض قلم رؤیه و او را تمام
 ارتفاع حقیقی قریب و او را جیب تمام ارتفاع حقیقی قریب و او را
 جیب اختلاف عرض و او را کلا اختلاف عرض و او را تمام اختلاف منظر معقل
 قرائت کرد و جیب قریب و او را تمام اختلاف عرض قریب و او را جیب قریب و او را
 جیب تمام اختلاف طول قریب و او را تمام اختلاف طول قریب و او را
 او را عرض مرتبه و او را اصابع حرم طالع و این مقدار چهار دانگ و نیم
 و او بود و نیم است تخمین و او را تحقیق را عقیده است که استخراج کوف
 باین طریق نیز ممکن نیست چه قریب برای تسهیل عدل چنان اعتبار کرد
 که او هیچ عرض نیست پس محقق باید که بطریق تاخرین که عرض او
 اعتبار کرد

اعتبار کرد اندک کند تا که به حقیقت بقصود رسد استخراج کوف بطریق تاخرین
 قوس بود که از غلغل ارتفاع حاصل شده بود و او را نیم بود و او را تمام قوس
 اول و او را جیب تمام قوس و او را کلا جیب بعد موضع مرتبه از سمت اثرش
 و او را تمام مرتب جیب و او را جیب تمام ارتفاع حقیقی و او را جیب
 محفوظ اول و او را که محفوظ بود و او را که تمام بعد موضع مرتبه از سمت اثرش
 عدلا کلا جیب و او را کلا تمام محفوظ بود و او را جیب قریب و او را
 جیب محفوظ و او را که محفوظ بود و او را که تمام عرض قلم رؤیه و او را
 ارتفاع قریب و او را جیب ارتفاع قریب و او را جیب عرض مرتبه و او را
 عرض مرتبه و او را تمام عرض مرتبه و او را جیب قریب و او را جیب بعد
 مرتبه از تریس طالع و او را که بعد درجه مرتبه از تریس طالع و او را بعد درجه
 حقیقی از تریس طالع و او را که اختلاف منظر طول و او را اختلاف عرض و او را
 مرتفع مرتبه قریب و او را که ساعت بعد کوف از جیب و او را که ساعت
 اجتماع مرتبه و او را اصابع حرم طالع و این مقدار چهار دانگ و نیم یکجاست
 تخمین و او را تاخرین و او را عقیده است که این طریق نیز که حقیقت موقوف
 به نیست زیرا که اصابع حرم و ساعت سقوط را در این کل از جدول جمع باید

دایره شمس مانند خورشید رحمت دایره قمر ۴۷۲۰ و فضل ضعف مقوس
 شمس بر دقایق کوف ۴۰۰ لکن تا فضل ضعف مقوس قمر بر دقایق کوف
 ۴۰۰ که ط دقایق کوف در فضل ضعف مقوس قمر بر دقایق کوف
 ۴۰۰ و ط را به مجموع مقوسین ۴۰۰۰ سهم شمس به دقایق کوف این بود فضل
 ضعف مقوس شمس بر دقایق کوف شد ۴۰۰۰ جذره صاعد تقریباً ۴۰۰
 برابر اربعه جیب قوس شمس ۴۰۰۰ باشد جیب قوس قمر ۴۰۰ م
 باشد قوس شمس ۴۰۰ که قوس قمر ۴۰۰ باشد قوس شمس ۴۰۰
 باشد قوس قمر ۴۰۰ قطع شمس ۴۰۰ قطع قمر ۴۰۰ مجموع
 قطعین ۴۰۰ و این را محفوظ خوانند مغرب عرض مرئی در قمر
 مذکور ۴۰۰ که این را از محفوظ نقصان کفیم شد و نزد کس است
 قدر مکسوف بدقایق فلكی ۴۰۰ لکن مغربش در هر ازده اسم ۴۰۰ اصبع
 دل و این مقدار است دایره و چهار جوب است و بر این اعتماد تمام است
 مربع عرض مرئی ۴۰۰ مجموع مقوسین ۴۰۰ مربع مجموع مقوسین
 ۴۰۰ که تقاضای مقوسین ۴۰۰ جذره افاد لکن سبب قمر
 ۴۰۰ رحمت سقوط غیر معدل ۴۰۰ رحمت در ط کوف ۴۰۰ رحمت
 غیر معدل

غیر معدل قمر ۴۰۰ که مغربش در رحمت سقوط غیر معدل ۴۰۰ مقوسین
 این ۴۰۰ مد القرب بر بیت و چهار ۴۰۰ موضع قمر در وسط کوف ۴۰۰
 موضع قمر در رحمت بدو کوف غیر معدل ۴۰۰ و ۴۰۰ موضع راس در همین
 وقت ۴۰۰ دایره حقه عرض ۴۰۰ عرض قمر در بدو مذکور ۴۰۰
 موضع قمر در رحمت تمام انجلی غیر معدل ۴۰۰ و ۴۰۰ موضع راس در همین
 وقت ۴۰۰ دایره حقه عرض ۴۰۰ عرض قمر در انجلی مذکور ۴۰۰
 اختلاف عرض در بدو مذکور تخمیناً مانده عرض مرئی در بدو مذکور ۴۰۰
 اختلاف عرض در زمان انجلی مذکور تخمیناً ۴۰۰ عرض مرئی در زمان
 انجلی مذکور ۴۰۰ مربع عرض مرئی بدو مذکور ۴۰۰ که مربع عرض
 مرئی انجلی مذکور ۴۰۰ لکن مجموع مقوسین در زمان انجلی مذکور
 ۴۰۰ مربع مجموع مقوسین در بدو مذکور ۴۰۰ و ط ۴۰۰ مربع مقوسین
 در انجلی مذکور ۴۰۰ مربع عرض مرئی در زمان بدو مذکور که است
 ۴۰۰ که از مربع مجموع مقوسین آن وقت که است ۴۰۰ و ط ۴۰۰ نقصان
 کردیم شد باقی ۴۰۰ که جذر این باقی که است رحمت معدل مقوسین
 بدو کوف و ط ۴۰۰ مربع عرض مرئی در زمان انجلی مذکور

در وسط خوف و طاع بعد آفتاب از مرکز عالم با جرای خارج مرکز
۱۰ که به خاصه معده در وسط خوف طاع بعد بعد تر از مرکز
عالم با جرای مایه سه تا به تقدیر هر طاع مرکز تر در وسط خوف
۱۱ که ۹ دقیق لب بعد تر که مغربش در تقدیر طاع بعد
تر از مرکز عالم با جرای مایه سه تا بعد تر از مرکز عالم با جرای که
نصف قطر افق واحد گیرند که به لایه بعد تر از مرکز عالم با جرای
که نصف قطر افق واحد گیرند طاع ۱۲ نصف قطر طاع ۱۳ که لایه
جیب مقوس قمر ۱۴ که ۱۲ رابعه مقوس قمر ۱۵ که نصف
قطر شش بر نصف قطر افق که آن واحد است و به طاع مغرب بعد
قمر این و مال طاع ثانیه این را بر بعد آفتاب قمر کردیم شد
۱۶ که طاع تا واحد طاع ۱۷ که جیب مقوس طاع ۱۸ که طاع
مقوس طاع ۱۹ که مجموع مقوسین طاع ۲۰ که بعد مرکز ظل لایه
دقایق خوف طاع ۲۱ که ربع بعد مرکز طاع ۲۲ که ربع مجموع
مقوسین طاع ۲۳ که تفاضل ربعین طاع ۲۴ که جذر تفاضل طاع ۲۵
بقی تر بعد مایه طاع ۲۶ که ساعت سقوط طاع ۲۷ که ساعت بدو خوف
در مرکز

در مرکز ساعت و طاع خوف طاع ۲۸ که ساعت تمام انجلا و طاع
مغرب دقایق خوف طاع ۲۹ که طاع ۳۰ که ربع قطره طاع ۳۱ که استخراج
اصابع معادل تضعیف مقوس قمر طاع ۳۲ که تضعیف مقوس طاع ۳۳ که
ربع تضعیف مقوس قمر طاع ۳۴ که ربع تضعیف مقوس طاع ۳۵ که
مغرب ربع تضعیف مقوس قمر طاع ۳۶ که ربع تضعیف مقوس طاع ۳۷ که
تضعیف مقوس طاع ۳۸ که ربع طاع ۳۹ که دایره قمر طاع ۴۰ که
دایره طاع ۴۱ که ثانیه دقایق خوف طاع ۴۲ که نصف ضعف مقوس
قمر طاع ۴۳ که نصف ضعف مقوس طاع ۴۴ که بر او طاع ۴۵ که دقایق خوف
در نصف ضعف مقوس طاع ۴۶ که ربع طاع ۴۷ که مجموع الفضلین
طاع ۴۸ که ربع طاع ۴۹ که ربع در نصف ضعف مقوس قمر بر او طاع
کردیم شد طاع ۵۰ که جذر طاع ۵۱ که جیب قوس قمر
طاع ۵۲ که جیب قوس طاع ۵۳ که قوس قمر طاع ۵۴ که طاع ۵۵ که
قطاع قمر طاع ۵۶ که قطاع طاع ۵۷ که قطاع قمر طاع ۵۸ که دایره او
نقطه کویم طاع ۵۹ که محفوظ طاع ۶۰ که جذر مذکور طاع ۶۱ که بعد مرکز طاع
ضرب کردیم شد طاع ۶۲ که این سوار محفوظ نقطه کویم شد طاع ۶۳ که

این جدول است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
 از این برشته پدید آمد که نیاز ما بر داختن گب های پارسه و
 پیرستن نار استی آن است که گونه انرا بگونه در آوردیم کناری
 دشته شده و از غلت و غرض که بدشته ماند گب های
 برشت گانه تازی و که دست نشاندگان سه سیه در افس های
 فارسی در آوردند مایه هم گن گها گشته از میان بر آورده افسا
 بگونه نخستین بنادوی پارسه که بجز برگردانیده و جنبش سو
 نیز برده گب که گشته بگونه که بر بگانه نماید بجا و رساختن
 چند گب از همین گجه ای که مرز به کار میرود و فرودن چند
 نشان پس ستردن نکته نگارش پارسه بجا میرسانیم
 که کودک در دمان کشش تا هفت ماه از خواندن گذاره
 به نیاز گشته با موختن دانش پزدازد و مانند مردمان باخته

در میرزده و بیست سالگی چنانکه علامه نوشین روان سو
 از فرود بار باری دست داد از پدر و هوش و کوشش دانش
 آموزی به نیاز گردیده و بکار بستن دانش و سود دادن گرفت
 آن گاه به بیستم که کن نیز و پدر دانش پذیر ایران چنان
 در زیر سایه سایه یزدان شاهنشاه داد و دانش نشان بردا
 نشوران و فرزندان جهان پیشه و پیشی میگیرند و چگونه آبادی
 و تو انگری بکشور رخ مریند بیاری خدای بازگشت و افسا آغاز شد
 افسا غلیس و گنونی اب ت ش ج ح خ د ذ ر ز س
 ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ه ق ی
 گب های هشت گانه تازی که در پارسه بنوده و نیست
 ش ح ص ض ط ظ ع ق گب های پارسه که در افسا مکرارند
 پ ش چ گ گب ج و گشته که بیکر نو میگیرند
 ت پ ج چ خ د ز ش غ ف ک ن ه
 ه ه ح ج ح د ه نه س ع صد گ ن ه
 افسا ساده پارسه

هرگاه فرقت همایون دالابدستان و دبیرستان فرقه
تالش برنگند دانشوران در اندک دمان کشی به بنیاد
زبان کوهری خویش بازگشته را و دانش آموزی اسان گرفته
بفرمان جانشین کیان خسروی و کثرت ایران باز بدان سان
و سامان رسد که در جهان یکتا و بیهمال ماند

نوه تازی و زبانهای دیگر آموختن همواره باز است و ن
بناچار تازی را باید آموخت برهم آموختن زبانهایان است
و دانستن شان سود هر یک را باید جدا و هر یک آموخت
مردم را با تازه لغت از پر کنده و پیوسته بفرخی چیرنی
بکارش در آید عا که گو صفاری صرداوسی نوک
از گفتار فردوسی نوک

مادین سنا ماه مان و اسف کار دام داران
بدین مانند من دولت مردم آ دراز
بی نامی ساهین ساهی کار داران صبر آن
پایم کردن فراز

حاجان عا سهارس فاحا جان عا صبارند
جهان آفرین تا جهل آفرینند

چون ساهری باری ساهاماد هاند
چون پشیر عیری نیند پدید

خودا و اسدی فاحو خودا و اسدی فاحف
خداوند فاحف خداوند فاحف
حاجا سادری عروسی سواد با حف
جسا نادر پیروز بیدار

بنده شمسار محمد رضا فشار بکشلو غروینی دبیر
و سرتر جهان شرک و خشوری اسلامبول داور گردون
و فر و شهر یار داد کستر سایه مهر پایه یزدان شاهنشاه
ایران که کشورش جاودان پایا و لشکرش همواره کشورش آباد

ساله زمیاد روز مرداد ماه یزدگردی ۱۲۵۰ و نیم
۲۳ شهر صفر انظر تازی ۱۲۹۹ تمام پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی
آل محمد الطاهرین
و علیهم السلام
این کتاب را در روز
مرداد ماه یزدگردی
۱۲۵۰ در شهر
اصفهان در خانه
مخدوم محمد رضا
فشار بنده شمسار
محمد رضا فشار
تألیف و تصحیف
و تدوین فرموده
است

این کتاب را در روز
مرداد ماه یزدگردی
۱۲۵۰ در شهر
اصفهان در خانه
مخدوم محمد رضا
فشار بنده شمسار
محمد رضا فشار
تألیف و تصحیف
و تدوین فرموده
است

من افکار ابله بدایع نگار که مراد از حق تعالی
بیت صحرای عام لیس من و کلام

بسم الله الرحمن الرحیم

امروز جهان یافتی ز غبار از غمت غمزه بر رخسار
امروز زینت بر رخسار از غمت غمزه بر رخسار
امروز خدا داد سر را بر او از غمت غمزه بر رخسار
روزیت با یغ فرود غمت غمزه بر رخسار
از غمت او داده بجای از غمت غمزه بر رخسار
از غمت من ابرام بر کمر از غمت غمزه بر رخسار
باید و ما غمزه و جعفر و طیار از غمت غمزه بر رخسار
آرزو خواب تحقق زنی از غمت غمزه بر رخسار
روح القدس آن یک خدا را از غمت غمزه بر رخسار
کفر جبر بر آینه بود در اندیشه از غمت غمزه بر رخسار
اقراء از کلام ملک واحد قهار از غمت غمزه بر رخسار
شکر و شکر یک خداوند و سایه از غمت غمزه بر رخسار
بار غمت و با من زنت و غمت از غمت غمزه بر رخسار

جبرید و ملائیک هم غمزه بکنند ز غمت غمزه بر رخسار
کنند شکر از زینت کون از غمت غمزه بر رخسار
و آن تاج کمر که گنجینه غمت از غمت غمزه بر رخسار
جبرید و ملائیک هم غمزه بکنند ز غمت غمزه بر رخسار
از غمت او داد سر را بر او از غمت غمزه بر رخسار
روزیت با یغ فرود غمت غمزه بر رخسار
از غمت او داده بجای از غمت غمزه بر رخسار
از غمت من ابرام بر کمر از غمت غمزه بر رخسار
باید و ما غمزه و جعفر و طیار از غمت غمزه بر رخسار
آرزو خواب تحقق زنی از غمت غمزه بر رخسار
روح القدس آن یک خدا را از غمت غمزه بر رخسار
کفر جبر بر آینه بود در اندیشه از غمت غمزه بر رخسار
اقراء از کلام ملک واحد قهار از غمت غمزه بر رخسار
شکر و شکر یک خداوند و سایه از غمت غمزه بر رخسار
بار غمت و با من زنت و غمت از غمت غمزه بر رخسار

دفتراول و دفتراول در ادب حکومت بخون

شهادت حکومت از مهر
شبه فرماندهی فرمانی است
باخوانان استقامت و اتفاق
کوچه دار مرد و کین در پست
فهرت چون کور کافر چهل
حاکمان را زید ایدر محکم
عالمت و بران کند آبا
با مردم بر صلور در فلک
قد هر کس را فرزند و آفرین
حق پرستان که رسند از مغار
رونده عباد و زما و اوقات
دور فرمائی ز غیظ طلب سو
مقرر از طلب دان تبار
نیت مقصد و مصلحت سیم

که حکومت خایر و فرماندهی
شرط اول از خدایا است
بارها با خدعه و مکر و نفاق
لیک نبود در نهان غیر کین
با کثرت قهر خدا عرو و جد
ظلمات را تقویت در مظلمه
تا فرای جمع و سوزن جمع سو
دشمنان هم سوی داود بر
ز سرفرت زنجاست ز کمال
دورشان از مقام و تکیا
کز نور بخند از وصول مایا
چو بدایر باید این حجاب
بهرار تکیا و خوان فجار
خیر از آن مقصد خیر دایم

در این ده دفتر است

تا جوار بحر صحرای غارم
بلکه تا جوار ناده کفارغ نشست
کو حرام صدها یا صد هزار
جاسر باید گرفت از دزدان
حکم عالی قیض و اطلاق برات
امر شخصی و آن اهرم از همتی
حکم عرنه شد فرون از حکم
تر جان و فرع و صدور در محار
که چه سر ز ران عینا ضنیست
این سه تا تحیف از دیوان
مملکت دار است چرخ هم در
پیر دست هر که سینه بیکش
گذر از کفتی که سینه نفیست
شد عرض شرط حکومت بخردی
کاندر آن عالم عیان سینه نقین

سکری کو خم نمیشد عادت
نیت در حبیب او باید شکست
حاکمان را با چنین دزدان
سریده تا کار غمی بسند هنر
مقصد اصل و موهول مایات
چون اهرم متر از ملتی
همچنان کاندز خراج از اصرار
اوج است از حکم دستور
عده نواب و نقيب و قاضی
عده را تحیف شان در شان
عدل و انیت بخشاید عمر
پیش کش او و دست از حق
اگر الاطوات صوت مقرب
بایدان بخرد و بایدان بدی
حکم حق و ده خیر الحاکمین

پس الا ذاك آداب الوزير
 يك شه دانه در زبان گزین
 با سیمان چرخ مالک رجا
 با گذر چو نه شد دانا ملک
 عدل نو دروان شد از بذر مهر
 زان دلی حق علی مرافعی
 به چنین شد نظر سلطان وزیر
 شد در بر خون و مال جان پنج
 صدمه از آن طغیان برید شد
 هست مقصود از اظفار تباعث
 که هزارم جان دهد پرور و کار
 باز اگر جوئی دلا محکم پناه
 چو گم باشد غم شهنشه و فی
 خاصه چرخ بیده گریشد مهر
 رحمت علیهم اجمعین
 هست صفت عهده علم الامم
 شد از طایس روشن راز ملک
 هم فردزان شد سپهر از ماه و مهر
 بوجن آمد وزیر مصطفی
 صفت هران مشربن امیر
 تا صف صفت بخاب بکن
 تا کلیم در محراب دیده شد
 باشد اندک که صورت یاب
 میکنم قربان قطر شهریار
 تکیه کن بر لطف عم پادشاه
 کو فکرم من لطف خفی

در قسم صواب است
 باز باید ریزم از نو طر حاکم
 از امانت هم بگویم حاکم

بک مقصد

یک مقصد که چو بطهر جا بجا
 که امانت آرزو دار در دست
 دگر که تا دوسر و تقوی باز کن
 محو مانع کن از شرب نوح
 بر بر آن عمامه می شود پنج
 نیمه ملون نیمه مرغی خلق
 بشنود که صد هزار الف و صد
 تا بدان که کسر مرغام سو
 پس لبزان طبات و شوی
 بر استیاسم هر صباح
 که تقصیرت از این آب پاک
 گاه استرا تخنخ لازم است
 کن فرو در خویش چار کشت
 انقدر کشت مایه از درون
 استین بر چین ز عرفی تا
 هر کور کن و مهر کشت
 شمع اگر او دام مسقط است
 مشق تا دوسر و یاکن نخست
 روضه خوانا منع از آواز کن
 کوه خون و دمان دانه باج
 بر طون کوه غنه در شوم پنج
 عین و غایب عیط از پنج خلق
 هست صفت فتن ان کشت
 بخت کردانی بدان مرغام سو
 لعن کن بر شیخ دشمن و مولوی
 چار لولین آرد در مسراج
 تا ناله سعه و سبعین کجا
 در تنخخ زور و مراح لازم است
 بلکه بتوانی کوه کس مشق سو
 که بدانی پاک آرد در رودن
 هر کور کن و مهر کشت

باید از کف زرش تر / که چه روست رزناختن بیشتر
 کبر با جنت الکف تسبیح خام / دانه بر گیر و بنه بردوش دام
 خویش سو بادانه و بادام کن / رخ غیر از روغن بالام کن
 بعد از آن تا مومنین و مؤمنان / سوره مسجد گیرد عجب بالاصل
 زار از اجماع بازار مکن / کرم کن بازار و بیزاری مکن
 سر مسجد بروی شش کن / ساده بیرون و درون قلاب
 بلکه جواب و دست باز / چون فقیران کف رود باز
 باز تجدد و صوفی که زین / نایدت نوز علی نوز از جهین
 چون بحراب آهر در ذکر باش / در نوافذ کوش و طرد بکر باش
 چون فراوان کشت که هم زن / همه ازان کولاف کبر زن
 که محراب فروزان کشته جمع / لاله و مهر آفت و ماه و شمع
 بویکان از سجده کا بهر شام / در دماخت تان کرد اندر گام
 در قنات پنج لوت و قنک / که نظر بر مهر و که بر قف کن
 کهن کج در خنوع و در قنوت / در بغل در صف کند و قنوت
 در شهر چشم بکن بر امان / و زانام آرام جانست ای امان

بیشتر رو بعد ناهسته خند / تا بدانی در کج شد خمره بند
 چون بحراب و دانه قنوت / کبر از آن قنوت با بر قنوت
 در سر بر شوشام و صباح / صیغه خوان تا مال او که صبح
 قات و در سفره و مجموعه / مستراح و مشرب و بالوعه
 امر تو چون رنود و طلاست / بیشک حلا بقلاب نفس
 هر کجا دانی که دیک اند کوش / با جاعت و بونان و بون
 با مریدان کن بخوردن همسری / کور غنچه از سر مریدم بخوری
 هر که که که از تو ممنون از پلو / در قفا افتد چه کوزه من جلو
 ای که میگویم امام ظالم است / نه امام بر عدل عالم است
 ملک ایران نیست که گمان / همت اهل دار تقور و علم
 سیمای سر از دارا القلم ما / حق بعلم ما فراید حسم ما
 سکر لک کور آبادی است / حقه اتحق مهد ما دای است
 شد امام و شیخ و قاضی / علم و تقور و سر حتر تقیب
 نه حق ز نظر سلطان با طع / تیغ او در فرق اعدا قاطع

دفعه چهارم در ادوات خاصه

هم بفرما از میان حسیستی تا بحلیت هم ربانی قسستی
 پیر به پیوند از نامت و از ذکر و دهرت خویش را مادر تو
 بعد از آن خوشتر شو نام تا کورتعه گیر با تمام
 قسستی تو مظالم میدهر صفت دیگر بظالم میدهی
 بخشش هر بخش کن از زندگم هر کجاست فقره ما را بنیم
 هر چه بر گیرد مستحسن بود جزه آلا بالقی حسن بود
 یک و ده باشد اندر آن مولا احتیاط از محوم صاحب بود
 بیانشیخ نفیبت الاهی اکیم المعنوی اللوری
 این طریق فاضلان و مرشد است رست کویم در طریقت جائز است
 پاک شد ایران از این مکر و کانداز ایران پستند از این
 مکر کن بر از ماهر است و در حاضر محال محال فخر
 حاضر حق تیغ سید پادشاه ظفر سلطان حضرت معصوم

در شرح در این باب

باب پنجم ذکر در این باب هوشتان جعفر هو با علی
 هر که در این راه فرماید شرمع است گانه از اهل و رفیع

در طریقت

در طریقت بگذرد از کف و دهن که رسیدم من بر عهد یقین
 در سلوک از صفت داند مغرور است هر چه پیش مالک آید غرور است
 بخوبی بشکن سر برار از پیران تا نماید در دهرت معنی
 سر سپارد و دل سپارد بر پیران کفر او ایمان است از جان بکون
 چشم بر هم نه برار از قلب موی یک نظر بالا کن و در کوی
 رستگ دانه شرف بر لب یک راسته خلیت جابر رستگ
 رسته از دنیا بعقب بر برد یک باید امر دنیا بگذرد
 در سلوک و جنبه هم استاد است رستگ دعوی کفر و شیطان
 در کمال رستگ پیوسته باش نازک و نرم و ضعیف و خسته باش
 شد مجود از غلاق کول تو تا شود مجموع در کمال تو
 رسته بر تاج از قناعت لب گیر بر کمال سنگ قناعت لب گیر
 که قدم در کور و در بر زن زن گاه بنشین فرقه را نوزن زن
 العیاذ از کا ذو از شلاق تو منشاء و مطراق تو
 عده عرفان قلندر باقی است چند شعر از کمال کمال است
 با قصور از فهم و شعر موی باید از نقیب خواندن موی

نرط دیو ترک هر اندیشه است هر چه شد پیش بدان درویش است
 با هلم و چه در دهر و چلو چرخ بخت و اصد در آنکه شود
 هر کراش از لرغیت مید که دام صوفی در طریقت قد که
 آن یک شد ثم ظالم و مرید دان در شد در طریقت یارید
 که حقیقت چرخ لغبت الفته هر چه را رفته در رفته
 نرط درویش است قیلان پیش که گفتند یقین را پیش
 ام خوش و هم پیش به دلمه بر شرف و قیون بک و حرم
 شاه دایج جویم فقر و غناست فقر روزی و طبع شهرت
 از قیام سرغن در سج و با تا که در تاب که غم را
 دوت خود را زاید دوت ترشان در عالم لاهوت
 از کمر و از رخ نمک و مؤ ملت از او و محمد در ک
 بالک و لا که در باله کشر باله و نیز زین آن ناده کشر
 ماسکاه اد خسلوگاه آخر جو نیمه شب هم کیر بیدم کدو
 دم غنیمت دان بندیز از قید در بند آلا کجا بود لغت
 کین یقین کینه جو و جنس است دشمن صوفی جاسر است

بزنند با سخت و کبر و بطر فکرم و هنر و تقوی و زهد
 میدو و دل قیامت را چه فقر بنده کیرا میکند از پیر فقر
 پیشتر بر این حقیقت فاضل بر سر شد سیف قاطع است
 کشته قرنه در لغات شهر در حضور شهر یاران فقر
 تا درختان بند در شرکایان هر سلطان شایسته و جود

در ششم اب طهات خون

با ششم شرح کذا طیب فاسم ما ذی قیل لغیب
 چرخ غفور در طهات شرمنا بدیت سنگینی وزن و وفاء
 نیست در حکمت اظهار غرض جز از اله محبت و حفظ و عرض
 منخر الدم تحت الراح با سر باط الکف قابض الارواح
 و ستارا از هم ایستار کن حق خود را کیر در هر مار و لنگ
 هر یقین سنا تصدیق کن از سنایا را تصریح کن
 خون مرز از خصبه و از مطهره قصد کن در فوید و در محرقه
 طغرا را قیون نهد پیشتر عارضه و از جهالت پیشتر
 دفع را در لقه و کا بوسه کشت در قونج ایلا و سرده

چون خدا خواهد گفت از لطف
صد هزار آن آفرین رشید
تا بماند بخیر و ملک رضا
از راهی نجات و ناموس
هم لقیبت باد مراح و طبیب
هم رقیبت گرفتار طبیب

در هفتم در آداب تجارت بخون

باب هفتم نمره تجارت شد
هم که فرماید تجارت اختیار
جمع مال و زور فرایند پایه
باید از امر محض و نای و تره
پوشد از امر قیامی قدک
مالها باید قناعت در کرم
ملک نه بر ترا زود محک
آن یک با جوب و بند از ار
کم ملک شد صاحب دکان چنین
نمره تجارت کا لغبار شد
باید آمد کس مال و اعتبار
کنز و مساک و جمع سرمایه
عاقبت برین کند مرغ و تره
کوچه از راه کند همدند
تا که گردد قرض بپوشد و روم
تا که پیشش مات شد ملک کش
در گذر مرغ و مرغ کداز
باشد از راه نو ملک چنین

و آن در هندوستان با لطف
مال تو کردند از باب یقین
وین سه چون شد حرف در کمال
که چه در دوش حین غنای
مکرمان و در شان با لطف
مکرمان زان که آید بخون
با نتر که تا جبر آید مشتری
جهنم شان غرق عرق باید
رخشان از راه جبر سیریل غنای
ترک دین آرند و بادینار بار
کوچی شد عازم بیت احرام
چونکه بر گشت از خدا مهر نه
تا حیرت که حیرت مصروف
لیک باشد در میان شان سر جمل
بدو صد رحمت نور غم انور هم
کز فروشگر که کفایت
صرف شان و صرف مال و حرف
عاقبت آن مال میزد و مال
مان به بیت نمیده مرال
کله بر سر و خوار شکر
جمله کله خرد کله فروش
جبر باید تا جبر آید مشتری
آن عرق از سرم خرد و باخون
خوشان از راه سیریل غنای
هر در هم در همند و بی قرار
ماز گشت از حق زنده مهر و
من سبط عده الرحمن
کادیت و فاعیت و فاعیت
بر جوانان کریم الطبع ره
بر کریم بنج الکیم ابن الکیم

دفعه هشتم در آداب شجاعت و دلالت

هشتمین دفعه توفیق خدا
شرح حال شجاعت و دلالت
شجاعت دیگر که خدایان و یارند
لیک است هر چه یک کار اندرند
دفعه از واقعات هر کس
در مقام جنگ و صلح و غیره
در تهنیت جهت شکر و حمد
این به باشند آغ سقراط
شجاعت چون با عدل و سحر بهم
این سخن مطلق است و آن اعم
دستار شجاعت این در دما
بیک که از یارند هر یک فردا
شجاعت چنانکه فردا و دزدکی
به در دزدی و از دزدی
کدخدای شجاعت چون شد پرده دار
با حرفان محمد شاد بار قار
بسیار شرب در به سیر دم فری
عیش و شادی و نغمه را بر هم
خانه نمکون و بطرس و امن
بیک را با رخ رسوا من
شد چه زعفر مقصد در آسرو ناس
محرم نشین و شیر کن چو شیر
چای به را به بیک بازده
هر لقا را بده سه بار زده
خاطر را که به سیر تازه کار
دم ده بیرون می زند از کار
صید مار هیچ دم از ما مده
هر لب او و دست او گزاف مده

ارادنا این است که را بیک
دست از او بردار تا کف و لیر
گویند او را من اطفال خال
با لغو از لر لغو و لغو و زال
هر که میرد از بزرگان بلد
باید آمد کدخدای ساق بلد
باید هر کدخدای خوف کند
کدخدای باید غزا بر یا کند
ماده کدخدای به شش
شاهانه تره بند بر گشت
مرد و با شجاعت خوف آید بر
رخت خدای را فرستد اندرون
مقایان با قار و سه بار
نشان با کوس با لقا کاران
زاکران کدخدای خانان چاقون
لوفه خوانان خاک را ن چاقون
پایه تابت و سر طوق علم
طشت حلوا صره و سیم و درم
در چنین روز که نوزده نوبت
روغنی شجاعت و کدخدای
کدخدای القصر ساق مشهر
روزنامه مردن در بکر و بر
بیک اگر میرد فقیر خون جگر
کدخدای کسر را نمر ساق خبر
مارک ساق نجات آن به نوا
میواد به نوا و به صمد
زین عجبتر که کند روزی کلاغ
بارن همایه مرد را باغ
نکند آوان در هر یوم و بر
بیکند اجل اس در شام و بحر

دوزخ جزو نیستن زنده حو
 نزدیک نرا میرودش جو
 کرچه سالوس وریا ورزیده
 باز فاصل شو که تو افرینده
 بانی این بزم روح افراخته
 اف بر آنا یکه بانی شان جداست
 کز بانی هم زبان شاکیند
 بکیند اما ندانم با کی اند
 چون زمن ایگه بتا گا اولجا
 کشته قد تو جب الحبه لکا

دفتر دهم در خواستین و لغزاد ساینج

باب عظم مردمان تیر بخت
 تنبلان شبدر معارفت
 پر خوران چکه بخت ویدک
 بهوشان بکشت و مست و ملنگ
 رونق بازارشان بیکاره که
 چارساز دردشان بیچاره
 بهر کجای طعام ز ریش بام
 چشمشان برده دگر صبح و شام
 جوگره و مطبخ بی زبان
 اذن خوا داده کوئی میزان
 اذن خوا که کند در بیان قبول
 بهیچش امعاد داذن و تحول
 شاه حال ارگشت اینجا هیچ
 معدشان در شک و دود اذن هیچ
 دسته چون خوانین غلیف
 در لبشان بنشیند بهر چار و قف
 دلت دیگر مست با کج
 ظاهر از عبادت در باطن غف

با عصا و کمرک و قیچی مدام
 چون محارب در قفار غاص و عام
 هر کجا بینند در سر پنجه زور
 حله و رک و دند چون کلب عقد
 خاصه نزد تنبال هر ستر ضعیف
 بر کشند از دل غروش و خفضر
 جاسار ب ریش و سلب کشند
 به رانغن شان سرستان زنند
 و آن یک دامن بگرداند نصف
 نیم از حق فقر الله کیف
 و ایگه بنیر پیشتر مفتراحت
 چون دهر رشت ناهی شاه
 هر کجا دعو خون ناهی است
 او در بناتر و کیر مطلق است
 مرستاند رنوه از حق صغیر
 تا کذ ثبات حق هر گیر
 فتنه در هر قوم اگر چه آشراست
 این جهنم اندر میان هر دم کثراست
 روز و شب در فکر اضمحلال خلق
 کوشش بیان در استبصال خلق
 کار راه و سائن قلل شراست
 غایت اکاشان کلا شراست
 جیده هر یک در طمع با بها
 بهر کلاشی به بینند خوا بها
 آن یکا آید که اسر بجر خط
 صش خوابی دیده ام بهر شما
 در مکان مرتفع کهر صعد
 من قدم پیش پایت در سجده
 پسر زرق طایع بکشم دمان
 که غنیم من مرا از غم رمان

بون چنین دید مرا چو هستی در دام فتنه انداختی
 ایجب کن فتنه در کام از دمان رفت بایک منت بهم و استخوان
 کنت بفرین که بخشنه زرناب کمر نه بر لب مینو معکوس خواب
 گوید آن یک ما درم در خواب دید که گفت یک سلوارت پرید
 ناپه ارشوار آن دیگر برون فرستد شمشیر تا فیما خالون
 در خوابش گفت این خاب نیست چپ چه بقیه شمر کنز کیر من است
 جرک دیگر ساعران در دیزر بسته شد اردت شان سو کیز
 شر در دزن بزد قلات الاثمان از بعد ایشان آلمان
 نه نه عیند و در بحر عرض ذوق قاعر کعبه در ایشان عرونی
 که هیچ عیند در و در علول در لغزب عابره شد فعل
 زین امحیر و قاعیر و یضه پیش هم قاعیر و فعل
 شمر در دند بیکرند مرزد زن بزدان فتنه از لغز در
 لغت حق باد بر مسدود غم است از لغز در در حوض
 که بخشد لغز در صمد لایق بخواست تا که صمد
 لذای نادیب خلق از غاصد هم در حرمان کشت اینغ ذفر نام

صمد

ما ادب از به ادب استم سالما شرب جان اخروستم
 تعرف الاشياء بالاضداد گفت در مغر و نقیب هلاک گفت
 بپر سخن کوتاه باید در تمام در نیاید حال بجهت هیچ خام
 بیزدم برستان شاه بوس روزگار هم اندر شهر طوس
 که دعا کا هر زیارت که حرم بکار من علی وجه الاثم

رده جان تو به رده خوشتر میدی و کبر در پرده که مرد فغان منی
 گاه رتاق ~~در جانی~~ گاه از گاهستان فغان بابل منی
 گاه وجد از لب سگاز رخ کس گاه غم در دل شر بر دیده منی
 طبع سالک را بود آسوس خوشتر کوی او از آسوس در جلا منی
 مت میسر مرا کوی که در آواز ایصالی ادر کاسا و ناول منی
 مطربا بر در ساقی بکشد در لاله بکشد در صحن منی
 جام در دست در دهن در دهن غصه بچرخ مرغیر زندگام منی
 دارم خوشتر از هر خوشتر طغنه در لب خوشتر خوشتر منی
 رو بنوشتر از هر که از لب خوشتر غیمه از لطف تو ابله تر منی
 مرزدست شاه قهر خوشتر غم دم از قبال شانه عالم منی

خروید دل بر پرده شد در باطنی
 بیست باول غنیمت باذل کف خوشتر

شاد دار لب ایها صبر با صبرم بدیدم در باطنی شاد باطنی
 باطنی شاد نه یار دلت باطنی شاد اولام نزد اگر محبت باطنی
 کو تو از لب خوشتر و سر خواهر باطنی شاد ماه شش آیم در دریدم خوشتر

جمعه چهار

چون صبر خوشتر که جان سر کس خوشتر سر بنال لکار خوشتر خوشتر
 بستی راز از لب با یک با یک با یک با یک با یک با یک با یک با یک
 که کدودن کاسه شکر کاسه شکر کاسه شکر کاسه شکر کاسه شکر
 رفته ساز با قدر سر بچه با شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 غره از بیلان خوشتر خوشتر خوشتر خوشتر خوشتر خوشتر خوشتر
 حشر خجسته است از شاه در خیمه کوه اردو و خیمه تو در میدان بر اندازیم
 چون کرم از تو قرین و رخ فدی بر سر شاه لب از تند پروازیم
 چار کوکبش صحت کمر باز کمر باز عرصه بر لبه کمر از دیده بازیم
 قاضیا همکام خواب آمد ببال شکر چند جور احوال دهر در سر غارتیم
 چار شاد است و سر باز و لکات از کوفته در نه غوغا در بر شانه غارتیم

الله عدلش متحد فرم با یک نه خوشتر
 قافرو درویش و شاهین و بوتر لک خوشتر

ترک فر دلدل محقق کائنات اند ندیم مطمع نادیت بسم الله الرحمن الرحیم
 مرصع قلب صانع هست وافی یار به جود و به خود و به غنی و به غنی
 با بسند قهر کیم شیخ محرم شکر است مرقی شاهد و فی ساجد بحر ادریم

در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید

و حال هر کس که باطن دانی
 و دردم نرنگ زبان لالان دانی
 ناکفته تو صد هزار چرخه دانی

هر که در صبح بکین نشسته
 هر که او آب غوطه
 هر که آب ازین طعم غوطه
 هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته

هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته

هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته
 هر که او آب شسته

حجرات نامه

از هر که که بر خطه
 که فبال شاه در عتقی
 روح کت و کج که دید
 صبح کوید طالع و کت رفت
 معذل کت بنفرضی

از دم هزار بار طالع
 معذل کت بنفرضی
 از ملک ملک زنده شد
 از ملک ملک زنده شد
 از ملک ملک زنده شد

از ملک ملک زنده شد
 از ملک ملک زنده شد
 از ملک ملک زنده شد
 از ملک ملک زنده شد
 از ملک ملک زنده شد

در خراسان پدید گشت عید هر پنج بخت شهر بار عید آن یک عید فرخ روز
 و آن در عید عاقبت اندوز رخت بر لب از کشتی کشت خرم چون زرقتی
 کمر بر او زد و کشتل زد باغ پیرانه سر جو شد باز از بنا کوش فک و از دل
 لاله کمر و مید رنگارنگ غدلیب غوغی در لباله به بر کمر مرزند دست
 دشت در دشت زار و درختگاه جارسیره دید مر کبایه بجای غیر ز کسر سیمار
 نیت در اینجای خسته وار سنگر هر کجا شکفته کلا بجز از لاله داغ دارد
 بد در هر جایی گذار کند که با طاف و عام و خاص کند سحر احسان شکار کند
 که با طاف و عام و در عرش ملک مملکت راز رنج کوه و در طبعیه که کار آگاه
 نام این رنج را از خواست آنچه معلوم شد بر هر عقول آهسته الهی و نه به
 و اینجای امید نیز سال علاج بعد از کمال طوسی کوز افواج

فاش اولی نراج را بر خلاصه کن باین قسم در یک سنگی دید و یکی که سفید شد
 نراج صلاهی نموده ما سه من آب با سر که بردیش ریخته بچوشتن تا آنکه یک
 چهار یک یا کمتر بماند بعد نراج را بر د علقه کند و در کفچه این بریزد و بر روی
 آتش بکند و تا بخوابد و بگذرد که کفچه را باب گذار تا چهل مرتبه تا وقتی که از
 خود بیفتد بعد دهن میشود و در آن بکند و بکند و بسته میشود در میان دو چینی بپزد
 صلاهی کن بریزد و کفچه این روغن میشود گذار بکند و بسته شود عمل را مکرر نماید
 تا وقتی که بسته نشود اگر چه چهل مرتبه باشد بعد شجرف را صلاهی نموده در لاله
 چینی ریخته آب بر روی بریزد و بهم مخلوط نماید و گذار تا به بنیدازد و صاف کن
 و مکرر کن عمل را تا هفت مرتبه انگاه یک شقال از آن نراج بر روی ده شقال شجرف
 در میان فغان قهوه خوری یا چای خوری بریزد و کل حکمت گرفته سه ساعت پس
 کند بعد برین آورده یک شقال از آن شجرف بر بسیت شقال نقره طرح سر
 شمس اعلا میشود شیخ محی الدین اعزلی در خود از قوتات فرموده که
 ان فی الدنیا دجال و هم از قاتل و ان فی الاخر فی الدنیا فی کل امر
 ان یوقیه الله هم فی کل یوم و لیلنا کما امام و قضا نفعنا و نفعنا لیلنا
 لکن ناد غوغت قطب قطب قطب این شخص در کتب است که در نظر حق
 و او را عبد الله گویند و خوش و شگفت در بعضی و بسیار قطب نظر او بایم ملکوت است
 و او را عبد الله گویند و دیگری عبد الله نظرش بایم ملکوت است و او را عبد الله
 شخصند که در چهار رکن عالمند آنکه در شرق است عبد الله گویند و آنکه در غرب است

حدود و آثار شریعت بر مبنای فقه و اصول

[illegible]

مدد دل به مرغ به فرنگ

[illegible]

جدول نظریه فی الجبر ابیالمات برای محاسبه کتب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰

جدول نظریه فی الجبر ابیالمات

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰

تخت و دل نظر فرنگ

۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

دل نظر فرنگ

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰

تجدید دل ظل فرنگ

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰

تجدید دل ظل فرنگ

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰

سہ

سا سا سا سا سا

L

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

بقية جدول نقل فرك

و	ع	ع	ع	ع	ع
1	2	3	4	5	6
7	8	9	10	11	12
13	14	15	16	17	18
19	20	21	22	23	24
25	26	27	28	29	30
31	32	33	34	35	36
37	38	39	40	41	42
43	44	45	46	47	48
49	50	51	52	53	54
55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66
67	68	69	70	71	72
73	74	75	76	77	78
79	80	81	82	83	84
85	86	87	88	89	90
91	92	93	94	95	96
97	98	99	100	101	102
103	104	105	106	107	108
109	110	111	112	113	114
115	116	117	118	119	120
121	122	123	124	125	126
127	128	129	130	131	132
133	134	135	136	137	138
139	140	141	142	143	144
145	146	147	148	149	150
151	152	153	154	155	156
157	158	159	160	161	162
163	164	165	166	167	168
169	170	171	172	173	174
175	176	177	178	179	180
181	182	183	184	185	186
187	188	189	190	191	192
193	194	195	196	197	198
199	200	201	202	203	204
205	206	207	208	209	210
211	212	213	214	215	216
217	218	219	220	221	222
223	224	225	226	227	228
229	230	231	232	233	234
235	236	237	238	239	240
241	242	243	244	245	246
247	248	249	250	251	252
253	254	255	256	257	258
259	260	261	262	263	264
265	266	267	268	269	270
271	272	273	274	275	276
277	278	279	280	281	282
283	284	285	286	287	288
289	290	291	292	293	294
295	296	297	298	299	300


بقية جدول نقل فرك

و	ع	ع	ع	ع	ع
1	2	3	4	5	6
7	8	9	10	11	12
13	14	15	16	17	18
19	20	21	22	23	24
25	26	27	28	29	30
31	32	33	34	35	36
37	38	39	40	41	42
43	44	45	46	47	48
49	50	51	52	53	54
55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66
67	68	69	70	71	72
73	74	75	76	77	78
79	80	81	82	83	84
85	86	87	88	89	90
91	92	93	94	95	96
97	98	99	100	101	102
103	104	105	106	107	108
109	110	111	112	113	114
115	116	117	118	119	120
121	122	123	124	125	126
127	128	129	130	131	132
133	134	135	136	137	138
139	140	141	142	143	144
145	146	147	148	149	150
151	152	153	154	155	156
157	158	159	160	161	162
163	164	165	166	167	168
169	170	171	172	173	174
175	176	177	178	179	180
181	182	183	184	185	186
187	188	189	190	191	192
193	194	195	196	197	198
199	200	201	202	203	204
205	206	207	208	209	210
211	212	213	214	215	216
217	218	219	220	221	222
223	224	225	226	227	228
229	230	231	232	233	234
235	236	237	238	239	240
241	242	243	244	245	246
247	248	249	250	251	252
253	254	255	256	257	258
259	260	261	262	263	264
265	266	267	268	269	270
271	272	273	274	275	276
277	278	279	280	281	282
283	284	285	286	287	288
289	290	291	292	293	294
295	296	297	298	299	300

برای آفاق عرض اقصاد و کالو شماری

سنة ١٢٠٥ هـ

۶	د	ی	۷	انقلابه بخش کعبه
---	---	---	---	------------------



انفال کچھ مختصر

٢	٢	٢	٢
٢	٢	٢	٢
٢	٢	٢	٢

انفال بحمدہ

شعرای ۲
شعرای ۶

مدر

انفال بحسب

خواجہ شامی دہلوی
عقلمند بن سید محمد دہلوی

المعلم م. م

تسليمه من اهل البيت
في كل يوم من اهل البيت

سازات آفتاب در سالهای شمسی

ما یترتّب علیہ	التفسیر	ار
----------------	---------	----

اموال الرمدية محمد

نہر قد
اعمال امدادہ کد حسن

احوال و مختصر کہ مخرج

ابن ارحم منرحم بحسن

محمد اکبر شاکر

انقلاب محسوس و غیر محسوس

قول الله

تراش شری عرض افکار است

مایه تیریه اسیر

احوال بحر خوش

احوال بحر خوش

احوال بحر خوش

احوال بحر خوش

فصل اول

فصل اول

تراش شری عرض افکار است

مایه تیریه اسیر

احوال بحر خوش

احوال بحر خوش

احوال بحر خوش

نہات زمرہ جبر عن انقضاء

[illegible]

تشریفات و امور غیر از اوقاف

[illegible]

صورت زایک و خواص آن

لحم خضر المور



انتها آت در سطر

انتها آت	ساخته	مرور است
۱	۱	۱
۰	۵	۵
۲	۲	۲
۳	۱	۱
۵	۴	۴
۶	۵	۵
۷	۱	۱
۸	۱	۱
۹	۱	۱
۱۰	۱	۱
۱۱	۱	۱
۱۲	۱	۱
۱۳	۱	۱
۱۴	۱	۱
۱۵	۱	۱
۱۶	۱	۱
۱۷	۱	۱
۱۸	۱	۱
۱۹	۱	۱
۲۰	۱	۱
۲۱	۱	۱
۲۲	۱	۱
۲۳	۱	۱
۲۴	۱	۱
۲۵	۱	۱
۲۶	۱	۱
۲۷	۱	۱
۲۸	۱	۱
۲۹	۱	۱
۳۰	۱	۱
۳۱	۱	۱
۳۲	۱	۱
۳۳	۱	۱
۳۴	۱	۱
۳۵	۱	۱
۳۶	۱	۱
۳۷	۱	۱
۳۸	۱	۱
۳۹	۱	۱
۴۰	۱	۱
۴۱	۱	۱
۴۲	۱	۱
۴۳	۱	۱
۴۴	۱	۱
۴۵	۱	۱
۴۶	۱	۱
۴۷	۱	۱
۴۸	۱	۱
۴۹	۱	۱
۵۰	۱	۱
۵۱	۱	۱
۵۲	۱	۱
۵۳	۱	۱
۵۴	۱	۱
۵۵	۱	۱
۵۶	۱	۱
۵۷	۱	۱
۵۸	۱	۱
۵۹	۱	۱
۶۰	۱	۱
۶۱	۱	۱
۶۲	۱	۱
۶۳	۱	۱
۶۴	۱	۱
۶۵	۱	۱
۶۶	۱	۱
۶۷	۱	۱
۶۸	۱	۱
۶۹	۱	۱
۷۰	۱	۱
۷۱	۱	۱
۷۲	۱	۱
۷۳	۱	۱
۷۴	۱	۱
۷۵	۱	۱
۷۶	۱	۱
۷۷	۱	۱
۷۸	۱	۱
۷۹	۱	۱
۸۰	۱	۱
۸۱	۱	۱
۸۲	۱	۱
۸۳	۱	۱
۸۴	۱	۱
۸۵	۱	۱
۸۶	۱	۱
۸۷	۱	۱
۸۸	۱	۱
۸۹	۱	۱
۹۰	۱	۱
۹۱	۱	۱
۹۲	۱	۱
۹۳	۱	۱
۹۴	۱	۱
۹۵	۱	۱
۹۶	۱	۱
۹۷	۱	۱
۹۸	۱	۱
۹۹	۱	۱
۱۰۰	۱	۱

محمد فضل الله



ما يحرره الى انتها

[illegible]

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲
 ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳
 ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴
 ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵
 ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶
 ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷
 ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸
 ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹
 ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

۱۰۰

در این روز
 که در این روز
 که در این روز

در این روز
 که در این روز
 که در این روز

در این روز
 که در این روز
 که در این روز

در این روز
 که در این روز
 که در این روز

در این روز
 که در این روز
 که در این روز

در این روز
 که در این روز
 که در این روز

در این روز
 که در این روز
 که در این روز

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲
 ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳
 ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴
 ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵
 ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶
 ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷
 ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸
 ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹
 ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

رمضان المبارک ۱۲۸۱
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

هدیه عبدالحمید مولوی
بدانشکده الهیات مشهد
بهمن ماه / ۱۳۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

ایم نظر کارکن عمت ک زین حقه سز و مهره خاک
کین حقه و مهره تاجب نیند سز کیه عمر می کشایند
ین طره که در باط و رن مهره ز می است و حقه کردن
خو بوالعجب سحر کارند که قافتم و کاه قند زارند
وقت است در وقت در سر لیه سیلاب عدم زور در لیه
دقی است که این چهار حال بنهند محقه سه و سال
وقت است در مرکبان نجسم هم عمر بپایند هم ششم
وقت است که این دوازده برج در رسم بکشند کو هر درج
که دون مظنونک کرد و د کیتی نفس نهنگ کرد و د
از چرخ زون بقیه افلاک در رقص آید مفاصل خاک
بگشاده شود ز پشت این کوز سحاب شب و صبح روز
بگردد

بگیر شود امهات حیون سبته رحم و فسرده پستان
در دین است جهان مار از ناخن رود پستان مار
اینک ر علامتی که پدید است از او میان حفاظ برخواست
انصاف نهان سد و وفایم بهمنس مانند و آشناسم
اثر سلامت از هجران رفت این امانت از میان رفت
پیدا است بر آشیان دینی و جمال همنه از و همنه دینی
هر زهر که دست عالم میخست در جام جهان نمایی ماریت
هر پرده ظلم کاسمان سخت خاص از پی جو و خاص کان باث
این نام کمون چشم اطفال بازیکه صد هزار اطفال
دین طفلان پن بشام و شبگیر ابجد خوانان لوح تقدیر
زان جمله فانه خطاب است طفلی که خلیفه کتاب است
خاقانی را محطه خاک کمریزد از این مخاطب خاک
خواب بآفتاب ملت ب

از هر دین روز داران جانداری علت بهاران
ای کعبه رسد آسمان را دی زمزم آتشین جهان را

او بار بجه کسی که در تاخت
 با فضل ز رست قریح است
 لعل از چه شران بیت
 ای دست بخون نه از پرده
 مرد از پی لعل و زر پیوند
 کل زان بود از فنا نهانش
 دل را بشکجه در شد زر
 از آنکه بزرگویت رایش
 در کیه هر که ز فرسود شد
 زر محنت از بر سر آورد
 زرا دل نام ز رویت است
 زر صیت جز آتش فروده
 آن چشمه دل که بسته آید
 تا هست دل تو بسته زر
 ما آهین حسد ص جوشن است
 زر مقنا طیس آهین است
 زبده

ز رست بت دوروی طر آرد
 چون جوشن آهین گستی
 بشکن بت اگر هوات و نیت
 حاقانی را بچشم هستی
 دور است طریقی بت گستن
 آن شمش سری که خلق دهند
 زر در نظرش کوی گذر کرد
 خطاب با آفتاب بوجه نموش

ای رنگ آینه این کمر با
 ای دایه مهر بان هر کس
 ای از تو بهر یکی نظر با
 صاحب صد ری و لیک خود را
 آن نور که سپهرین باری
 این شیوه نه شرط دوستانت
 سروان ز تو گرم در روشن اوقات
 دی از تو گذارش صور با
 معنوقه زایگان هر حس
 دی بر همه شبنی ترا گذر با
 در صف نال هر حنت جای
 از دین من دریغ داری
 این سنت فعل دشمن است
 من در شده ان سیر ظلمات

نه همغنی نفس کشیم / نه خوش سخنی بپوشیم
 دل ریش بکوشه نشسته / در محنت و غصه پای بسته
 بر حنجره بندوی دل از غم / بر پیش پا رسی لب از دم
 مانده حلقه درم بس / ناله زده ز دوست کوب خرس
 گویای خموش پدل رای / جنبان جفا و بی سرو پای
 تقدیر و زخم یک خورده / قد افنی چه میسم کرده
 بس بر در خلق جاودانی / استاده ساری را یکیانی
 حقا که منم چو حلقه بر در / آیم شده حلقه بر در
 این حلقه آتشین همه روز / در خلق می شود نفس روز
 پس چون بچید شود علی ل / در پای نبات نفس خنجر ل
 کرد و کج فانی شبنم زو / بر رشته جان من کره زو
 تو کرچه درفشها نایب / روزی کنسی کره کاشی
 بر روزن من تابی از خشم / نه در دل من ز روزن چشم
 میل تو بر روزنم چو نیست / در روزنم آخر اژدهایت
 در روزن انگشتی فروزی / کر روزن پست یافت روزی

چون ز کس کوز شوخ دین / سرنی کلاه زر کشیده
 از کج تو خاتم زدن یافت / کو خاتم پس بکار شکافت
 ز در بن صده آن نهادت / کو صده زیر سر کلاه است
 از آهنی سرا و بد پیش / کو پیش کان هند سر خویش
 صد گونه چوپای بگفتی رست / کانه ر نو ووش هزار دایست
 امروز نصیب ناکان رست / پست المال فلک خان رست
 غریبال زمانه عسر پز است / انصاف من که رستخیز است
 شد مرو می از هنر و عالم / از عالم چه زرد و شنان هم
 حالات فلک نبوده مغلوب / خورشید بجل کشته مغلوب
 لی فی غلط است هر چه کفتم / راه بپوش است هر چه رفتم

خطاب آفتاب در عهد محبت و عقاب

ای عین حیات عالم عین / ای قرة عین قوت عین
 شناختت ز روی معنی / عظیم کن ای غیب اعنی
 آری تو اگر کسر شناسی / زاعنی مطلب کسر شناسی
 این مار مرا بدان غلام است / کو نیز هم آفتاب نام است

سده عاشیه دوز عالم پاک
 از کینخت کبود افسار
 رخسار کاش نهاده بر
 چارار کاش نهاده بر
 ایزد که قسم بپیش خورده است
 سجده اش اویم خاک کرده است
 شکر که دین ستانده او
 وز نقد رضا خندانده او
 کردون و بسم ستانده او
 فردوس نسیم خزانده او
 نیمه زده شرع در جانش
 جبل الله بستیین ضابطش
 هم جا بوزست دهم سخن گو
 پنجه ستان حیمه او
 بکر فیه جبهان و بهشت عشقش
 بس کرده بوقت شمع و قشش
 بر نامه و فای این ممالک
 توفیق زوده که صحیح ذلک
 این عالم دان کهن عطایش
 صد عالم نوحه ده ریاضش
 دنیا که دوروزه کاخ گوشت
 در راه محمدی کلوت
 ادبیت عشق خورده
 استی زان کلوخ کرده
 خاتو مانی که دل کشاید
 چون از خستن ازل در آید
 نا کرده بهیچ باب جلیب
 از کوی مستند و فروش سقلا
 بدست مجاهدان فکری
 نابرده هنوز عهد بکری
 ان

من طایفه را بدست انفس
 محش رک که مخ فطرت آمد
 محش را عرب شناس کجاس
 کو هر دم و بجز فکرت آمد
 از آن فضل که کوهرش پیدا
 حاقانی عقد عسبرین خست
 حاقانی اگر بدست اگر به
 از دله خوان اوست فریه
 چون فریه شد زبرک خویش
 قربان کرد و بر استانش
 آری حیوان چو کشت فری
 قربانش کند عید اضحی
 پس پیش سکان بپنشندهش
 بل قوت محققان کنندش
 هر کوی سوی خوان مصطفی
 از فریبش فریه یافش
 چون عید بقا رسید ناچار
 قربانش کند بجهنم محار
 سکان جهان شوند از و شاد
 کرد و در سکان دوزخ آزاد

المقامه الاولی الموسوم بمسراج الفضول و منهاج الفحول

آنم که بهار صندب عالم
 هیچ است عیار من و جو کم
 زمین یوم کشیف و بام منوس
 ریز و زبر و دو سکه محبوبس
 در بند و دو سکه زخم پرورد
 رخ زیر شکجه آینه خورده
 در دست جهان دوروی مانده
 بر هر دوئی دوت نشانده

با صورت شش سری بردم با افسح هفت سر در دلم
 رزی که بود خلاص کانی آواز وید چو برفت نی
 سن عیب کنم بجهت نیارم زان غره مشک که باک دارم
 از بهر جنبه بان بالا نه طوق آید ز من نه همار
 زین غم بخلص سنگ ندانم کز بی محکی محک ندارم
 طغی بهوای زرنار نج بساخت دو کفه ای سنج
 از چوب در مننه در میان میکرد عمو ده وزبانه
 دیدم که تراروی سپارت دو کفه و شش صلاقه داشت
 بایاد شدم در آن ترارو من زین سو با دورا
 باد ارچه باصل خشک سر بود از من بعید رجب تر
 پس با که بوزن همسرایم که باد بوزن کمتر آیم
 حیرت زده ام بظاہر حال با چرخ و زمین با فرحال
 پنج آیت مصحف ترارو پازند کتاب زندسازو
 از زر کر چرخ باز دادم تا من چوز از که ام کالم
 خطاب آفتاب به وقت تحویل عمل

ای دایره کرد چرخ خضر ای توبه دای تراروی زر
 ای شاد غمخیز جهان را سلطان یک سبه آسمان را
 از دولت تیر ما فتنه فر شش ساعت رانده هفت پکر
 شای و کمال است مطلق دارنده صد هفتاد پیکر
 پروین په خانه زین سو نیست ماه جبری غر زین سو نیست
 آلات شجاع ارغوان تن زیر تو عروس ارغوان زن
 دایره کبری بیضا قامت عالی نقطی محیط نامست
 محبت کرکان و کان تسکین حوزوی پرباغ و باغ زرین
 چون آستر بنجی قدم زن پروین کذری رخشم بوزن
 از بک خوان فونخا دی یکماه غذای خلق داد
 از خاک و مانده سبزه تر یعنی بره با تن کتو تر
 میخ از تو باب موگونی تاخت میدان فلک پینک فشت
 نوز و رسید و بت آئین بشت در تو مقام مشکین
 کردی نظر و گشتی از تاب فاروره آبگینه بر آب
 نفسم بنظر ای سافر طاق فارون سنگن طیب آفاق

تو خسته ماتم خدایان من بسته وار ظلم شنوان
 تو رانده بدان طرف بواسوا کان مولد دست مسقط اکراس
 من زافت زاده دودوم غمناک دل در تب کرم و دین نازک
 دو کرم دل و دو غم رسیده دوزخ و دو تب کشیده
 از کرده روزگار امین من با تو کله کنم تو با من
 پنی دوست و دلم زانده قیرین چاست و آسمین کوه
 چون چاه خزینه وار زرباش چون کن شنبه را کن فاش
 زمین عسی سیرا سنج سار بشود سه سه گذشت ز سار
 اگر سفر خویش از شنوان بخران فرماید

اول که مرا امید و دوران بر ماند ز شهر بند شنوان
 صحرای سفید کرشمه انیش بر لاشه عنزم لاشه خویش
 ارشط و بال بحر شنوان جستم ز عراف مقصد جان
 این بحر سیه بجای ماند م زانوی سپید رود راندام
 صف نمایان و ان قستان مع و ایمان عراق

دیدم مثل لشتستان هر هفت ولایت قستان
 خاکش

خاکش میج تو تیا بخش سکنش بکیم کمین بخش
 هر روز دو وحید در دیارش هر سال چهار نوبه بارش
 مرشش گیسوان کستان سکر زار و فقه لغستان
 خوزستان را دور رخ نهاده هندستان سه نوبه داده
 بر خاک برش بهر خندان کل بر آب گمش بهر کران پل
 کلهها همه هشت روی یکبارق پلها همه هفت پشت یکطاق
 آستین و دست نخل ازاد بی جبرعه ابرو لطف باد
 از تارنش ترک و ز کنی امین اما همه خازانش خاین
 رضوان کند چنین برومند مانده بکف زبانی چند

در وصف قلاع طبرستان آن لایت اهل حسه فرماید

غولان بکاکبشت می خوزیز خو غائی روز خب شخیر
 مقصد نه جله کاروانا دین نه و پشه دیده بان
 رور از سر رحیل کرده همان که با سپیل کرده
 حیرت که ناقصان قادر همه که قاصدان قاصر
 باراهه روان دلیل کشته پس راهزن خلیل کشته

خوش خنده و زهر خند مدام ضحاک دمان و اژدها کام
 ناله و لی فزوده بی آب چون خایه مرغ ز آتش تاب
 کج چشم و چو بجر مایه چشم لابل که چه کثر بجر بی چشم
 در صورت گاه چا پدوسی در معنی عذر بی فوسی
 در همه وفا بکس کز نه جز جوهر و جفا و کز نه
 شیرین سخنان بظا هر حال و نذر باطن چو زهر فعال
 و جال نگاه در یکی چشم شناخته پند را مکر چشم
 ز اسلام کر یخته چو کافور ابلیس گرفته چون سپهر
 روبا به صفت بجه سازمی کین یوز بشیوه کرازی
 طار طهر قی بر روز بازار عیار عیار رس بگردار
 جاسوس و عس همیشه هر یک صد دست و هزار پشه هر یک
 زین سو همه سالکانش مکر چون آب رود چو آتش آبر
 صباغانش بباد می داری بر چهره نشان نیل و دیدار
 تقوید و بانس سامری و ش دود افکن صد زبان چو آتش
 خمارانش خیانت بکنند شیطان سار و ملائک آئین

طاهر

طباغانش کشیده نخبه هم خون سیح آدمی خور
 عطارانش یوی کننده بر یکدیگر خسیو فکنده
 از آدانش کلو بر خلق کلکونه کنان ز خون هر خلق
 ابدالانش حرام کاره حاکم بفتان رشوه خواره
 خیاطانش خیس و بد کار بوجسل دل و طال دیدار
 جولاکانش برشت فحش نابا فنده مکر کفنها
 درویشان ز دل سیاهی نا کرده بجان مکر تباهی
 بگذشت ازین تباه گیان در طارم و شبستان ایشان
 صفت رسیدن بهر دو صف فضیل و در و آب برغان

پراهن آن بلاد اعظم دیدمش یکی فضیل محکم
 صد مصرطوب بجه و دیاش صد نیل روان بر فیضش
 گفتم که عراق نیل کی داشت بایکوستان فضیل کی داشت
 گفتند ندیم خاص سلطان اینجا است بخت کستان
 رجب حصانت سپاهش فرمود فضیل رود نیایش

مجددا در صفت رود فیه ماید

بس ساخته زان دال خود کف
بر آب فلک حیاضه کش
کان مرکب کرچه عرش نیرد
پالانی راه بهمت اوست
صفت حیمه و سر پرده

میستخت ساری پرده از ده
چون در شب تیره شعله نور
آری شب تیره هر چه نور است
نزدیک نماید ارچه دور است
نزدیک و لیک طالبان را
بس دور و لیک غایبان را
چون آتش طور سوی موسی
نزدیک ولی رسیدنی نی
بر کرده ساری پرده خاص
حلقه زده سالکان اخلاص
خاصان همه در ساری پرد
از رشته جان نطق کرد
بر هیکلش آستان گشته
از مقرعه جبین گرفته

در صفت شایه مبارکه نیا

صفهای مبارزان مرتب
هر کوه کبه صد هزار کوه کب
تیغ تشنگان پاک عنصر
بر تیغ نوشته رب انفسه
پرداخته از جباد کبر
بس ساخته زین جباد صغر
بنمود بحرب آتش میسغ
تیغی ز زبان زبانی آری تیغ

در صفت

کچرعه و صد هزار تاشیه
بجهره و صد هزار تاشیه
منقرچو خنده و نهاده بر سر
شمشیر چو جان گرفته در
نه مرکب و شتری شایل
ریخ سلب ز حل جسم یل
چون ریم آهن بر خشم آهن
صد چشمه کننده چشم دشمن
در کوشه دشمن بقا شان
در بسته طناب چمنها شان
هر خمیه ز سقر این طنابش
فلکه فلک و سه آفتابش
استاد ساری بهشت خائن
ش کرد غلام خاصان
رندان دیدم به خرابات
بی کور کسان بهر مناهات
عالی دم و در دوخار هر یک
سرست و خرد سوار هر یک
پروانه آتش سحرگاه
ویوانه خانه زاد درگاه
شش پنج زمان داد برده
اما همه نقش یک شمرده
از باب بهشت سر کشیده
دوزخ بدو جرحه در کشیده
غمخانه بیدیه در کشاده
کونین بی کرد نهاده
بر جنب زمانه فارغ الدات
از مپت د چهار دور ساعت
از مهر ساری بهشت پرده
دل چون نارنج سرد کرد

در زخم سپهر چیده کرد چهره چو ترنج ابله خورد
 زان حرص که آردی جسته و دست بآب رودی شسته
 ناویده زمانه را شبالی داده زبر استش برآلی
 بر عالم شرک از دشتاه بر خواند بر آراءه من نه
 من پیش چنان سران کرد کشته میمن و میمن
 سر بر خاکپاشان پست چون خاک بوی جریه شاک
 بر دستان هزار دل خوش که بلبله دارد که سبکوش
 بر سفره خاشاکان هر باب صد کاسه بدست همچو ذلالت
 که نامه بر لب نهاده صد پر جو کبوتران کشاده
 که چون خبر آوردی نموده دو پای چو عکینوت بوده
 واکفاه چو عکینوت و کوتر در بان رقیبش نهر در
 از برک و نواوران امان در باستی نبود لکن
 دل رغبت با رکاه شد امید قبول شاه شد
 من پیش فرمان درگاه انجست زان که الله الله
 اینجا صیگان سخن شمارا تعریف هم از شما توان خوانست
 اندر

امروز خواص شه شمایید از چنگ و بال و اخیرم
 تا از سر بارگاه امکان من کفتم کس شقیق من نه
 من بر سر پای عجز کردن روزی زوفاق پایدوی
 در راه چو چشم باز کردم در راه چو چشم باز کردم
 با هست جهان دو چارم قیاد صدری متفرد از خلایق
 آن نقطه کل که شد مسلم برده بخلاف رسم و عاده
 از ظل طلیل او برادر همیشه ملک زجمع است
 چون دست کلیم پای کلکوش جعفر کرم و نظم منجشش
 در حضرت حق سخن رویید در بار که شرف پریدم
 در یابم دست بوس سلطان در راه طلب فسیق من نه
 مالیده پای نزد دوران می آدم آفتاب زردی
 بر خواجه بزرگ باز خوردم کان خواجه بر بکذا رم نهاد
 عدش نصبان ملک لایق چون نقطه بر آرزو بعد عالم
 سباده و رای این سه جاده ظلمات ثلثه کشت انوار
 صد آصف بر خیا عیانش با رون وزیر کشته باروش
 بل هر دو رکاب دار خشتش

در مجمع خواجه حبیب الدین محمدی مرید

کفتم مستقیم سخندان
 بوده چو خلیل عهد اول
 در غار بلا گزیده آرام
 در بکده هوا رسیده
 در بند بجوم جاها مانده
 پس کرده بر دی قنبره از
 ریش آمده چرخ را بجا لم
 پس از سر لطف برگشته
 من ساخته از پی منازل
 آخر برای قرب یزدان
 فرزند و ماغ کرده قربان

خطاب ندبان خواص بزرگ

گفتا بوق چون مشادی
 کفتم که دران دیار پر شور
 آن خطه بدست فتح ابر است
 پیرانش آهائی ناخوش
 زان ناحیه چون بدون مشادی
 مان شیرین بود و آهبا شور
 حاس الجبس و نایز است
 ماباش مظله های آتش
 پای

بادی که ز جانش بر آید
 چاره کسی که دایم انجاست
 از صفت چرخ دست گردش
 عاقل چه کند سواد حضرتش
 بجم صفه عراق فرمود
 چون راه عراق در کشیدم
 چون باشد مرد خم رسیده
 میسوم در جوار درگاه
 پروانه خویش کن پناهم
 گان بار که ارچه معجز آرد
 گرچه ز حد شاست بر تر
 جانی که کین هنر نماید
 گان نقش کچی که بر چمن است
 هر حقه که فعل در میان است
 ام نامه بھر کاهران بود
 بس جان که چو خاک در پایید
 کوئی بچشم کشته مادیست
 دوزخ زبرد جسم گردش
 آن شهر که دوزخ است بلاش
 زان آب و هوای قنبره
 نعمت کده بهشت دیدم
 از کفنان رسته مهر دیده
 ربوبی قبول حضرت تا
 تاراه و پد باب کاهم
 دارد همه چون نمی ندارد
 گریزدش از پنهان ناگر
 هم چاره گری چوموم باید
 خواننده ز موم رست پناست
 اندک مویش پاسبان است
 هم موم ز مهر تر جان بود

ایضا خطاب زبان خواجه تبرک

گفتا تو بسوز ناما می بر کرد نه مرد این مقامی
خود قبله راه خویش بودن چند از سن من سخن فرودن
ناریکی چهل خود ستائی است لا ا علم عین روشنائی است
لاف است بگر شکاف شیرانی یعنی است کلور و لیرانی
لافی که زو آدم برهان واکمه انارانی است نادان
اکو سجد ز آدم آرد در علت مانسب ندارد
خو پهن چه شوی برکن ناموس کافر بخی شوی چو طایوس
پس می که نهدش آینه پیش عاقل شود از نایش خویش
چون کم کند از خود آشنائی باید شرف سخن سالی

سنانی که لوز را پادشاه را

تا پیش ما سخن پذیر است اما سخن دقیقه کبر است
آن حلقه که فضل او نگارد هر نو قدمی قدش نداند
آن نخته که ذهن او برآرد هر غافل محض آن نداند
آن شرب که عدل او چنانند هر جو صله قدر آن نداند
صغری

صغری نوشتا عالم از علم طفلی نوشتا بالغ از جسم
نموده بباط شاه بهر اس بی کم کن و پا یگا و بناس
در موعظ و مذمت در زبان فریاد

حجاب غنیور کرد درگاه تو بار طلب نفوذ بانه
در می در کنج را نهفته اگر کم کن اثر و می نهفته
حجاب زبان بر بند زهار این لاف نزن زبان گداز
هی به معلمان باش چون طفلان مهر در دهان باش
سه که زبان بک کزیده است در حبس دهان از آن فکده است
نه بوزند زمانه خنده درگاه شه و سک کننده

یتیم است زبان کشیده کار زین تیغ کشیده سر کار
این تیغ تر بقوت دین بی غایله کن چو تیغ چو پهن
در دوزخ تن زبان زبانی است مصلح بهیت بهیت
بسی بگلک سقیم از آن کشت کا دل که بدادیر زبان کشت
از در حلد رانده زبانت کایک دوزبانش در دهان
سم ازین قدم که هستی بر بند زبان که بار رسته

بروی همه کس ز خاتم من
 آن مهر بشهر شهر شد
 چون بدید قاصدی فرستاد
 گفت که رضای من ترا به
 مهری که وجود است فرست
 در دست تو آن کین نشاید
 با خاتم جم چو عشق باز
 شایسته بزم شاه و عیسی
 عنوان مجوس بسم بروی
 دست جنب و کراسه بود

جواب داد خاقانی ملک شیرداز

کفتم نه ما بعدل پداست
 شاهان بطریق عدل پیوندد
 عدل از زمین می نمودی
 در خاک ز آب عدل خوردی
 عدل آورد از پی رنسان
 عدل

عدل از نه بر آست در آید
 از عدل بود مدار شاهی
 از عدل بمانده است پوست
 غلو کردن شیر و شاه در طلب خاتم

گفت ارمیشل بهاش جوگی
 جواب داد خاقانی علیه الرحمه

کفتم دهفت است چون فروتم
 خورشید کحل چگونه پوشتم
 خورشیدم اگر بها فرست
 که خود همه شکمب فرست
 کنگره نهاد می در تخت
 بر مسند ماه کرد می پشت
 در ای همین که خضر دیدی
 ز انکشت کین من چسبیدی
 بر فضل که ما حتم برادی
 چرخش نه نوبت نادی
 خورشید فلک حد نمودی
 کین خاتم کاش قلب بودی
 ما ایمنی بقوت او
 از ضعف زوال فرودی
 که داشتی نهفته چون غیب
 در تحت عمامه و بن حجب
 کاهیش ز بیم دیو مردم
 در کنج و نایق کردی کم

بادام که آن کیسے نور پیدا شتی ز خوشن دور
در دور داشتن خاتم ضریباید

نه خردم شکست می یافت	یا جوج خیال دست می یافت
دیوالم بچه می برد	غول هوسم ز راه می برد
هر صم بدر طغان میخواند	ازم بوی کچن هسی راند
عقلم در آرزو هسی سفت	هوشم سخن طمع هسی سفت
این گفتی صدر بهتران جوی	و آن گفتی مدح خردان گوی
من مانم بدین فطرت زمین سا	نه پیش رو و نه باز پس آ
که بودی از خیال نانی	بر جوان خسان مدیح خوانی
کاهی چو کوزن وقت رویت	افسے خواری زمان شبت
که پیش و کوزن پاری	چون افسے کشته خاک خواری
که پیش بباط چند معیوب	چون زرنش در لکد کوب
که وقت صبح چند بدنام	پدر فشه و باز داده چون جام
رسمت که جام در طرب ساز	بنامد پر تپسی و پد باز
اگر ام اگر گشته کردد	زین رود قبول رسته کردد

نابراین

تا بتوان جام جسم نمودن عادت بشکل جام بودن
ادراک مساوت از طاعت خفتم

آخر شبی از ره تحیه	رقم بولات تفکر
عقل آمد و کوشش من بفرود	پس شد به گان و خدمتم کرد
من کردن داد برید قاصد	من اعمی داد دلیل قاید
یک دست بدوش او نهاده	دستی بعضی ی شرع داده
من ماندم و میبدم بکوشش	دستی بعضا کی بکوشش
آخر چو نمود دستپاری	بر ساخت طریق رسکاری
پیش آمد پس میل بار یک	ببش در خشم آب تار یک
حل کرد بدست چاکچی زود	هر مجیدی کاب تیرا بود
هر هفت طبق چنان جلایافت	کز نه طبق آسمان ضیایافت

در صبح قبال و بدین کل آمل فرماید

من چشم فرا کشادم از دور	پرایه صبح دیدم از نور
دیدم نفحات صبح صادق	چون بکنت یار و آه عاشق
دیدم که سپیده بر فلک آفت	این جنبه طناب آتشین یافت

دست کرم نهاد بر سر
 در دهر من سر زبا نش
 نقش چو کلاب بر زده سر
 تا در دهرم چو خیز از دور
 اخلاق و حدیث خوشگوارش
 تفاح من این و کل شکران
 در ریخت بخلق من علی الوفا
 بود این دل من ز غایت رنج
 او کرده بگمترین اشارت
 هر عرض مرا که طفل و شایده
 هر گشتی از من که دریافت
 از گم روی سیم سیم
 من طاق حسین و کربسی سر
 میگردم با خود این مجاز
 هم هاتف عقل دارم آواز
 لو از لیس بخواند از بر
 برد از سر در دهر نش
 کافور بهند عارضش در
 بنش انداز آن کلاب کافور
 بودند فواکه و جوادش
 زین دوشده جان من صفا
 صد شریطاس و شر و بطوس
 دیوار گشته زیران کنج
 دیوار گشته را عمارت
 چون فحیه کل کلوش برید
 همچون ورق شکوفه بگفت
 بی پرده بمن نمود عدا
 برخاک نهاده پیش او در
 تا پیشش از چه سازم او را
 کان خاتم خواجه پیشش ساز
 من

من جستم و خاتم آوریدم
 بوسیدم و پیش او کشیدم
 رسیدن حضرت خضر احوال خاتم از خاقانی

چون شکسته بدان خطر دید
 کشت این بتو از کجا قیادت
 کفتم بعراق داشتم سر
 زان پس که کرم پناه من گشت
 کشت بگشتگان بی قدر
 خاتم دادن خضر خاقانی علیه رحمه

پس خاتم و یکبار کف را و
 کشت آنوی دست چپ همید
 کز قوت این دو مهر و الا است
 او صحن دلم بگشت همی رفت
 جام بزبان سگر همی کشت
 رسیدن خضر از خاقانی که ببت نوازش چه بود

ای پر ساfran و لا
 ای خازن کوه و کان عطمت
 اینجا دم خائفه با
 اینجا خط بحر و بحر حکمت

در در سکه تو طفل نزدور
کرسی داران مجلس طور
بامقوله بوترسته زافات
وادی سپران راه ظلمات
برکوه قاف مجمل است
بنگاه جهان چه منزل است
رنجه شدن ترا سبب چیست
آخر غرض تو زین لقب چیست
جواب گفتن حضرت علیهم السلام اورا

گفتا غرض من انچه نیت
مقصود جزای جاد و دانت
ما را چه غرض کشید از تو
در کسبه ما چه آید از تو
صد کج رویان قرین را هم
از تو چه قراضه قرض خواهم
مردان که مجاهدان را پسند
از صاع ستان زکوة خواهند
پیران سخن از غرض برانند
از آوان از را اندازند
از ادای نه پنی افضل
از از آوان دو حرف اول

حکایت کردن حضرت امیرمردان و سبب درود نمودن

من دوست برای زله خاص
بودم ز خواص خان خاص
در دعوت انجمن مردان
در او بهای کوه لبنان
از دولتیان نشسته جمعی
انسان همه شایسته و شعی

آن شاه خاص و جلیع مفرد
قرب احد و خصال احمد
پخته جبران و خام پوشان
زیباک و بان وزه نون
مسکین بقیان شک افلاس
خالی زخیال ناس و ناس
برشته رسته از چپم از
برجسته و جسته در که راز
صد غروره بروم از کرده
صد حج بجای ز راز کرده

طی بی نفعان زیباک سنج
برتن خشن هزار سنج
ربا در آب و چوب دامن
سیاره و ثابته دل و تن
هر صحن که نو برید بخت
چون جابه زده هزار بخت
از پاس و سپاس خلق رسته
وز شور و شدار دهر جسته
شد امک عیار آب و لاشان
دینا و چپ ردیف دشان
رسته چوکوه زیر ژنده
تب لرزه بکوه در فکند

در وجد ز بحر جوشن تر
بجز از پیشان سحر ده بر
اندر هفتش وجود هر کس
چون زاع کر نه چارگر کس
چون کوس شکم تهی که خیز
هر صبح دعای ناله آینه
نا داده بجای رفصله آور
دیک معده بجاسه سر

مغرب برنگ دلوبی ابام
 برود سلاح حرب زینا است
 جانت شب و روز در غریب است
 طغی تو که از سر دور کنی
 نا آنگه دهد فلک نویدش
 زان این رصدا ن بقیم رهند
 توان بر سوز حق رسیدن
 کانه که درین سیه سپیدند
 یکجمله شمر ز دور عالم
 این روزنه دلفروز روزیت
 چون سو یک ز کفیان کم از سح
 کلو نه صبح و غالیه شام
 کلو نه و غالیه زمانه است
 کان ز کبی دان سپید دیو است
 رساندت بدیو ز کنگ
 زین دور صد سیه پیش
 کز قافله باج عمر خواهند
 زین نقش سیه سپید دیدن
 نه کرم قزند کرم بیدند
 این هفت هزار سال آدم
 فرزانه کش و یگانه سوزیت
 کوتاه سیاه سح در سح

سوالات خاقانی از حضرت علیه السلام

چون کرد و دم بوجع کرم
 ناز بجه و ناری از سر دست
 پس شرم ز پیش بر گرفتیم
 جستم ره و دخل زر گرفتیم
 دل رنگ رزی شد از سر شرم
 بر چهره من نقابهاست
 کفتم

کفتم خبری ده ای ملک پلی
 جانها که جوهره قد میند
 زانو ز پل شدن توانند
 دین عقل و روان که نور تابند
 رسته شود این دو نور تصویر
 از شد ریش جبهه توان رت
 این رفته پشت بیکون چیت
 این دایره کی نشیند از پا
 زانو تر خط استوا چیت
 چون زینوی خط مکان ولایت
 چون شاید عالم بک سپا
 زانو رستم چهار مادر
 کاین شیب و فراز را فنا کی
 در فر صکنه اسید و پیمند
 با در پل آتشین بمانند
 از بهشت رصد جوار خواهند
 از چار زیانی زبون گیر
 از پنجه پنج حس توان جت
 دین چه بلند سر مکنون چیت
 دین نقطه چگونه خیزد از جا
 مکان سوادان مکان کبت
 کر زانوی خط مکان ولایت
 آن نیمه حب و دودین گرمی
 هر چه نراید این سه کوهر

جواب داد خاقانی از حضرت علیه السلام

هر نقد کرنین عیار سیرفت
 صراف درون وید پیرفت
 پس گفت که این چه دیو بودا
 کز پرده کج ربهت نموده است

بهر بات هنوز بدت اوست
 چون نو قدمان مقامت بجاست
 رو کین سوال عارفانست
 این چاه وره مخالفانست
 تعطیل نهال این سوال است
 بدعت ثمرات اینمقال است
 از شیوه دین حدیث رانی
 پس جوهر جان قدیم خوانی
 چند از دم فلسفه ستودن
 نه فلسفه بل سفیه بودن
 پا از سر این حدیث در نه
 فلسفی ز هزار فلسفی
 با بعض حدیث و نظم قرآن
 یولی ز زرد حدیث یونان
 مان سکن تو شرح دور و کن
 دل را افلاخن از فلاخن
 در حکمت دین در آرزو
 حکمت حکمه است بویارو
 قرآن کجاست و نو سخن
 مان قربان کرد بر سر
 بر کج بی کنند قربان
 قربان شو پیش کج قرن
 عثمان چو با جهه اقتد کرد
 نه بر سر کج جان فدا کرد
 لکونه نمود خون عثمان
 بر روی مخدرات و شران
 مسی که ز ذوق شرع خالی است
 خالی سبب تباه خالی است
 این خال سیه ز اهل ایمان
 چون خال سپید و از نهان
 خدای

خوانی طیران بطور سینا
 پرست کمن جوهر سینا
 ل در سخن محمدی بند
 ای پور علی ز بوسه چند
 چون دین راه پین نداری
 فایده خر شسته به از بخاری
 هر محک محققا زرا
 بردار کن از برای دین را
 یک روی کعبه هدی آر
 پذیر درین کهن خرابات
 موهوم کلامش نه مفهوم
 موهوم بود نوشته بر جا
 چون کسبده حباب پر پیچ
 از جنبه دف میان تنی تر
 چون صورت بوسه در متن
 امید سرای دین نکند آ
 اقوال بعند لیب بکزار
 از قوال موهبت چه آید
 ز اشکال معنی کمن جوهر سینا
 ای پور علی ز بوسه چند
 فایده خر شسته به از بخاری
 محسوف زن این محرقا زرا
 نقابان سدرای دین را
 شش روی بهایش کعبتین
 از نو قدمان دم خرافات
 خالی همه هیچ نقش موهوم
 موهوم هم از سر و هم از پا
 شکش بکمال و معنیش هیچ
 رنگین و دور و بی تن و سر
 خالی خوش و هیچ حاصلش
 اقلیدس را یاش بکزار
 اشکال بعنکبوت بسیار
 ز اشکال مزخرفت چه زاید

بر بند بد فقر که نیرست
این چار در چرخه کرد و نیست
با تو که سه غف که بالاست
از حبه دست چسب کن رست
یکصد برین سپل میباش
تختی بر زمین صدق میباش
تا دی مظلوم بر کدشتن
حوشید مراد بازگشتن
تا فضل رسع جان رسیدن
بر کلین عس کل و میدان
کا نه که دل بهار دارند
دما به بدین صفت گذارند
دو نی دوسه بر کشید کردن
کر غم ترار عالم دون
کوریت مرا این کمبود و شش
این باطل کوشش کینه کشا
در خط چه شوی چوست رایان
زین خط و ظم نا زایان
از دایره حبه کچی نراید
از کجی راستی کی آید
کر بر جد چن چالاک
پدا نجیری بر آید از خاک
دین سال بقا بصدر ساند
و آن پیش بچاره نه نماند
انها که بقبل و کار دارند
پدا نجیر از چار دارند
ای یافته تاج بی نیازان
پندیر کلاه سرفرازان
در در ز سر از کلاه بهرس
ای بی کلاه کلاه تو پس
انرا

انرا که کلاه بی کلاه هیست
بر سر ده جان باو شایست
و شش بر کلاه جا هست
فر دوش کلاه کل است
تا که ز سجود بر در غنیه
چند از انا خیر یک و لا خیر
خاک صفتی خلیفه پیوند
بر آشیان سلام تا چند
انها همه مرد لاف پیوند
باو جبروت در بر و تند
در میکرده قبله مهین شان
صدر بر که سر که در چین شان
بر جای پیمبر ان نشسته
ناموس پیمبر ان نشسته
از خیر کن نوا گرفته
اوقاف بقبضه گرفته
یکسر دوزبان چو مار سپر
یک چشم همه چو مار سپر
چون مرغ کاشده پر دلی بوم
چون بوم بزرگ سر دلی بوم
در دولت دین چو بوم طاس
یکسر سر دپای رشت و بوم
ای شاه طغان کثور دل
طمع از کف نیال کمال
محمود من و نطق در بند
ارند حث شومای چند
بر در که خیس باله
چون کوس منال پشالی
سیران رنانه را بهرسان
کلفونه موی عدیت دان

بر دو پیر خرد کم از پنج این کسیره رنج و آن کسیره
رفت آنکه درین سرای مجبوری جسم سلطان بود و دیو نردوار
امروز مقتضای دوران جم نردوار است و دیو سلطان
هر که در فلکها نقر داشت از آتش و وزخ آنجور داشت
نردوری دیو آخر کار چند ذیل سقر چه آورد با و
هر کس که حریف عکسوتت با دشمنش او من الیه وقت
هر کس که سوی جام ناکان یافت خاک شد و جام کم ز کم یافت
باشد بر کسان عالم چون جرعه ناکان کم از کم
هر کس که بمنزل طمع را در منع و عطای خلق در ماند
خروجش مثل سفاس شناس کاول و ق دارد آفراس
نان ریزه سفره خان چند سر کفچه و یک ناکان چند
خون یک در کسیت بیت زان چون دم یک کجبت پاست
این نام اصلا نه اهل کارند سکار و سزای سکنارند
بدان زیند و محقرشان طوق دم یک ز تاج زرشان
در راه خدای شوقشان از خدمت ناخدای ترسان

از خسته

از خسته شرو می فردا ان چون شیر لغزت دم بیلان
است آب ظهور پاک قرزم از خاک نجش مکن تیغ
خاقانی از آستان اسرا در خزه پناه گاه مختار
په در ره دولت ابد نه سر بر خط احمد و احد نه
از احمد تا احد نبیست میمی بیسان حجاب مغیبت
آن میم جهان شمر چه برخواست احمد بصفت احد بود راست
از بولهب ن وقت بگریز در فتراک محمد آوین
دست آویزی که امن عقیقت جز فتراک محمدی نیت
لب مرکه قاف را پسند کر میم محمدی سخنند
لب موضع میم نامش فتراک حق سی و دودانه کوهرش دا
لب رنجه سوم منیم نامش زان تحفه جان سداش
از حرمت آنکه میم و راست لب دایره سخن گذار است
لب کیت که این حدیث را خود خط جهان مقیم ماند
در روضه فطرت جهاندا آدم سگوفه دست و میوه مختار
احمد پس آدمت و شایده میوه ز پس سگوفه آید

آموخته عصمت اپنارا
 آینه شرایت صفی را
 گذشته زینت و شش درشت
 زندان سه بود و سخن دور
 بهم رصدهش جوار داده
 پای از سر سه ره در نهاده
 شب راه نور بهم رفته
 دین مقصد جان بحکم رفته
 پیش آمده عشق نوربان خوان
 دوجهاش سفد داده در آ
 از وادی قدس در کشیده
 در کعبه بی حبه رسیده
 درگاه قدم بدیده دیده
 پیکت بگوشش سر کشیده
 رویت شده هدیه زویش
 طغرا شده آمن الرسول
 بشنوده نود هزار اشارت
 لا احصی رانده در عبارت
 از ما فی نصف اندرون شب
 صد نصفی در کشیده بابل
 باز آمده در جهان لا باس
 جرعه بهیجا به داده زان کاس
 او دقت عشق و عار بارش
 یک بوده صد و هزارش
 اصحابش پیش و کم نشاید
 کا عدد این چهار باید
 هر چهار چار اکن تمکین
 بل چهار عدد کعبه دین
 کرزان شرقی که مصطفی داشت
 معراج بخلوت خدا داشت
 حقایق

حقایق را همه شب داج
 در حضرت مصطفی است معراج
 این لخت سحر کو در
 حسان عرب شدی خبر دار
 باهش زندی ز عالم پاک
 بار جان العجم فدیناک
 ای عیسی ره نشین جا را
 به سخاوت عیسی ام را
 ای نازد صلیب کبر
 یعنی خط استوار محور
 بر کل وجود کلمه سور
 بر قبه چرخ قبه نور
 مانی به اسپان به
 نیزه بخت و برهنه سپر
 زان نیزه آسمان نما
 ناحطه آسمان ربایی
 سهم تو کند رختم مردم
 هم زرد زمان و هم حس کم
 دزد از تو و ترس از آن کرد
 تا نیرت خون او زیزد
 خود دزدان با تو چون تیرند
 دزدان نذر بهکشان گیرند
 یا انکه برهنه کزین
 ز رفعت دبی بر که سپه
 تو محرم کعبه بقای
 آن به که برهنه تن نای
 آن کعبه که از سکون منت
 دورا همه کرد خود طوا
 منت

آن کعبه که کعبه قدیم بود
 نه بر سر راهش ام حیلان
 راهش همه حلهای دربار
 زان حتی کرم بعالم می
 دادش هزار ساله زیست
 ره چون کف نه پای بالا
 هم ریک روان او روانها
 فارغ دل بختیانش در حال
 از فیض نخت زمرم او
 رنک مجرش سواد و لهما
 خط ملکوت مادرانش
 پادشاهش درست خیزان
 روح از پی آب روی خود را
 دست آب ده مجاورش
 مانده همه مالکانش دام
 آن و فیکه وقت در عدم بود
 نه کرد درش سیاه پلان
 بنشته فریشان سر باز
 طی کشته حدیث حاتم طی
 لیک از ره عشق نیم رهت
 نه هم سه و نه ترس کالا
 هم روضه در سر قلع او
 از رنک محال و رنک خلیج
 وز عرق باس محکم او
 خاک حرمش مراد و لهما
 شهرستان ازل مکانش
 سکینانش خزینیه ریزان
 خلد از پی رنک و بوی خود را
 از زن برخ کبوترانش
 در سحر دو قوف و طافام

چون دایره هر کی روی صدر
 چون نقطه یکی بود حد و دوش
 آنکه ره کعبه شهنشاه
 خاقانی ازین قدم که هستی
 هر که که حدیث کعبه را نم
 زین نام چو تر کنم و نازا
 ای درود و شاق و بهت پرد
 و انجیر و لیل زفت منت
 کرچه متفرد و عظیم
 رخ زرد می اگر چه روح پاک
 فرد زن جابرد و ملک دو
 هر چار مراد بخش جابن
 هم کعبه و هم توبی نظریت
 نه پشت ملک چو تو سرداشت
 هر روزش حمید و هر شبی قدر
 پست آمد اولین و جودش
 کو بچشم عشق و بختی راه
 در کعبه جان کریز دستی
 عقل آید و می مزد زبانه
 جان بوسه زند سر زبانه
 بر تو دو غم و دس جلوه کرد
 و انش طراز خفت نت
 بان تاز فی دم از قدیمی
 از قطب چه بر پی احسینیت
 ز رویت نشان رسناکی
 یزدان و قهران و کعبه تو
 دو محدث و دو قدیم از آهنا
 در شب و فراز ماکزیریت
 نه ناف زمین چو تو سپرداشت

المآثر في شهر رمضان
 المبارك
 ١٢٩٦

شماره کتاب - ۱۳۰۱ شمسی

شماره ۱۳۰۱

بدان شكده اثبات مشهود

۱۳۲۹ / ۱۳۵۰

10

ان کونست ادا لہذا جمعہ الی
 قرا کر کے علی آخرہ اللہ اللہ اللہ
 میرا دعا ہے کہ اس مسئلہ میں
 کوئی شک نہ رہے۔ اچھا ہے۔ میری
 سہولت میں اس کے لئے اللہ تعالیٰ
 کی مدد سے اس کے لئے اللہ تعالیٰ
 اس کے لئے اللہ تعالیٰ کی مدد سے
 اس کے لئے اللہ تعالیٰ کی مدد سے
 اس کے لئے اللہ تعالیٰ کی مدد سے

